فرهنگ اسیر

آنچه گپ هرات

مؤلف غلام حیدر اسیر هروی





ابنیۀ کهن هرات

نام کتاب..... انبنچه گپ هرات

تیراژ ...... ۱۰۰۰ جلد

تاریخ چاپ ...... قوس ۱۳۶۸

مطبع ..... جدون پریس پشاور

قیمت کتاب...... ۱۲۰ تومان

پیشگفتار

به نام آفریدگار عالم

وطن ای نیکو نامت افغانستان
هوایت خوش و منظرت دلستان

روان بخش دلهاست بوم و برت
سرافگنده ما و خاک درت

به عالم بلند است نام هرات
می علم و عرفان به جام هرات

مولانا گوهری گوید :

هر کس ز شهر تو گر شهرها خوشتر کند 	گر حجت بایدت خوبی دارا او را گوهری

این جهان چون بحر دان و در وی خراسان چون صدف 	در میان آن صدف شهر هرات چون گوهری

مولانا شمس الدین برادر مولانا عبدالرحمن جامی مرد دانشمند و شاعر توانائی بود چنین می گویند که مولانا عبدالرحمن جامی از برادر خود استفاده کرده است او درباره هرات می گوید :

در هری دم مزن از خوبی شام 	سجده در کعبه کی اصنام است

بهشتش ازین نیست بهم نسبت شان 	که هرات صبح بود و شام است

کتاب روضة الصفا که در هرات نوشته شده است درباره هرات و شام رمضان میگوید :

شام رمضان خوش است در شام هرات 	با نعره تکبیر و خروش صلوات

خوبانش به نازکی بازار ملکت 	چون آب خضر روان شده از ظلمات

دیگری می گوید

الصباح نیشابور و خفتن بغداد 	نماز دیگر مرو و نماز شام هرات

دیگری گوید :

درباره هرات که عده نویسندگان از العارفین خوانند در حق بهجت اشعارش . اما در وصف هرات همین قدر بس که هرات در میان جواهرات جمع شده است .

هرات یکی از شهرهای بسیار قدیمی است که در اوستا هم از آن یاد شده است درباره چگونگی و پیدایش آن داستانهای بسیار نوشته شده است هرچند که با در نظر نسبت اما رویهمرفته باستانی بودن هرات را مدلل می سازد این نکته جای انکار نیست که شهر هرات به واسطه موقعیت جغرافیائی که چند کشور مختلف را به یکدیگر مربوط میسازد (مانند شوروی تجاوزگر) ایران اسلامی ، هندوستان قدیم و پاکستان فعلی و همچنین به واسطه خوبی آب و هوا از آغاز پیدایش آن مورد توجه بوده

(فرید تاریخ دان دیگریست می گوید)

با این وضع البته که هرات دارد بایستی همواره توجه پادشاهان را به خود معطوف نموده باشد و هیچ شهری از آن حدود اندازه هرات اهمیت نظامی و سوق الجیشی و تجارتی ندارد زمین آن حاصل خیز و پربرکت است پس کسانی که عروس هرات را فتح نمودند از اهمیت و مرکزیت آن چیزی کاسته نشد

همینکه شوکت و قدرت خلفای بنی عباس رو به ضعف گذاشت در خراسان چندین سلسله ملوک الطوایفی مستقل و نیمه مستقل طلوع نمودند. هرات در عالم سیاست و فرهنگ نیز مقام شایانی دارد.

در تعریف هرات تمام مؤرخین و جغرافیه نویسان اسلام و غیر اسلام اتفاق نموده‌اند که شهر هرات دارای اهمیت بسزا است جمعیت آن از تمام شهرهای خراسان و ماوراءالنهر بیشتر است. زمین آن فوق العاده معمور، آباد و حاصل خیز و مرکز تجارت و بازرگانی محل اجتماع مردمان فاضل و دانشمند است.

ابن رسته. جغرافی دان دیگر چنین می‌گوید:
هرات شهر بسیار بزرگی است که در دور و بر آن چهارصد و ده ده بزرگ و کوچک موجود است و هر ده دارای جمعیت انبوه است.

استخری جغرافی دان دیگر چنین می‌گوید.
هرات بزرگترین شهر خراسان است در تمام خراسان و ماوراءالنهر، مرو و سیستان شهری به این بزرگی و عظمت یافت نمیشود و در هیچ مسجدی به اندازهٔ مسجد هرات اجتماع

تا از گذاران نعمت میوه‌های متنوعه و کاروانهای تجارتی از هرات به دیگر شهرهای خراسان میرود .

غلام محمد غبار . تاریخ دان معروف گوید :

آب و هوای گوارا و معموره‌های زیبا ، مخصوصاً پارچه‌های زربفت کار هرات را تولی خان پسر چنگیز خان بسیار پسندید و از خرابی شهر بار اول خودداری کرد . و کشتن دوازده هزار نفر از طرفین اکتفا نمود .

المقدسی گوید :

هرات بوستان این منطقه است جمعیت زیاد دارد . اما شهر آن بهم پیچیده است مردمان زیرک شوخ و شنگ و دارای ذوق ادبی . از اینجا انواع و اقسام میوه جات شیرینی جات و پارچه‌های اعلای ابریشمی به کشورهای مختلف صادر میکنند .

یاقوت میگوید :

در خراسان بودم هیچ شهری را نیافتم که در بزرگی ، اهمیت ، ثروت ، خرمی ، زیبائی و جمعیت

هرات سرزمین های زراعتی خوبی داشت . بوستانهای زیبا ، چشمه های طبیعی فراوان ، در چشمه زار آب نقره مانند مردمانش دارای ثروت هنگفت بوده اند . هرات مملو از مردمان فاضل و دانشمند اعیان و متمولین و بسیاری از علمای بزرگ نسبت خود را به هرات میدهند .

در کتاب نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی جغرافی دان معروف آمده است :

هرات ولایتی است وسیع از اقلیم چهارم است . اسکندر رومی بعد از خرابی تجدید آبادانیش کرد . دور باروش نه هزار گام است . حوالیش از غایت نیکوئی دارد پیوسته باغستان تمام میوه ها در خوبی آن زمان گفته اند : لو جمعت تراب اصفهان و شمال هرات و ماء خوارزم فی بقعة قل للناس لا یموت فیها ابدا :

اگر جمع شود خاک اصفهان ، شمال هرات و آب خوارزم در یک بقعه گویند کسی که در آن بقعه زندگی میکند شاید نمیرد هرگز ابدا .

آبش که از دریای هریرود است باغستانهای بسیار دارد پیوسته شهر آن که از میوه پر است که از جمله میوه
ها خربوزهٔ آن بغایت شیرین در انگور (که حافظ ابرو بیش از
صد نوع انگور هرات اسم میبرد)
مخصوصاً انگور فخری آن شهرت جهانی دارد .

مردم هرات سلاح های جنگی و عیاریشه اند و اکثر شان پیرو فقه حنفی میباشند
و در حین حکومت ملوکان غور بیست هزار دکان و آسیای داشت شش هزار حمام کاروانسرا
کارخانه (آسیا) سه صد و پنجاه و نه مدرسه خانقاه و آتشکده و چهار صد و چهل و چهار هزار
خانهٔ مسکونی که از این ارقام بزرگی شهر هرات معلوم میشود .
هرات دارای چند ولسوالی و علاقه داری که یکی از آن جمله ولسوالی اوبه است
که بطرف شرق هرات و بهر دو طرف هریرود واقع شده است حسن آب و هوای این
منطقه موقعیت خاصی بخود کشیده است اوبه در قدیم شهرستان عظیمی بود

اسفزاری در روضهٔ چهارم چمن اول تاریخ هرات گوید :

در بیان بعضی خصایص ولایت رود و شافلان که امروز پشتون زرغون خوانند از ولایت های قدیم بهراه طیبهٔ جنت آیین اتصال دارد و به آبست که تعریف آب آن حکایت ما مسکوب و فاکهه کثیره دلها بخود گرفته است این ولایت است در نهایت عذوبت آب و خوبی هوا و فسحت میدان و کثرت ضیاع و قرای و وسعت مزارع و مواضع از بدایع منازل و در آن ولایت چشمهٔ آب گرمی است که در دامن کوه کوهان اشترها را لدرد . آب آن در زمستان و تابستان بغایت گرم چنانچه اگر کسی خواهد که در آن آب در آید بیکبار غوص کردن متعذر است و در پهلوی همین آب جوی دیگر است از غایت عذوبت و سردی که گوئی فحوای هذا مغتسل بارد در بارهٔ آن است و در باب آن جمعی بسیار بعضی و در امراض و اسقام جلدی در آن آب حکمت و شفا بیابد .

سلطان شهید ابوسعید گورکان چشمه امارتی ساخته بود چون حضرت پادشاه دین پناه ابوالغازی

سلطان حسین ملا بدان سرمنزل توجه خاصی بعد اکثر اوقات بر سال یک یا دو نوبت به آن دیار می رفت
اکثر مردم هرات در فصل خزان به دفت رسیدن فورکهٔ اوبه است به رسم گشت و تفریح به سرچشمه د
گوبان میروند لذت و لطائف میوهٔ آن مخزن بیشتر ند و باید بگوییم :

تا نگوییم باغ جنت اوبه است — زانکه از صد باغ جنت اوبه است

نیست چون اوبه سمرقند ها ز لطف — بهترین میوه های او به است

در بیت جدا آن گوهری است معدن سنگهای سعید نام سنگ د هرم .

یاقوت گوید : اوبه یکی از قرا هرات است علمای زیادی از این سرزمین برخواسته اند
عبدالعزیز اوبهی متوفی ۴۲۸ هـ ابومنصور اوبهی متوفی ۴۰۳ هـ ابوعطا معروف به اسمعیل
بن محمد بن احمد اوبهی هروی و همچنین عبدالمجید بن اسمعیل بن سعید بردی و مولانا جلال الدین
اوبهی که مولانا جامی شاگرد او بوده و شاگرد خوشنام مولانا سعدالدین تفتازانی بوده است .
در چهار مقاله عروضی آمده است که امیر نصر سامانی از پایتخت خود بخارا به هرات آمد

وقصد داشت بزودی برگردد ولی لطافت هوا و وفور میوه دامنگیر آن شد که قریب چهار سال بوعدهٔ امروز و فردا در هرات اقامت نمود تا اینکه درباریانش به رودکی شاعر قرن سوم منسوب بشهر بخارا متوسل شدند بگوید که در تاریخ مذکور شاعر مذکور با ملازمان شهزاده امیر نصر آمد با سرودن اشعار رنگین دیگر خود که معروف است -

بوی جوی مولیان آید همی | یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی های آن | زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون با همه پهناوری | خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی | شاه زی تو میهمان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان | ماه سوی آسمان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان | سرو سوی بوستان آید همی

شاه را بجوش برد و بطرف بخارا حرکت نمود .

با هرات ایران مختصر بیانیه‌ی مورد بحث ما ریشه‌های بس عمیق و فراوان دارد و روزگار
سلطان حسین بایقرا و امیرعلیشیر نوائی و استاد کمال‌الدین بهزاد در تاریخ هرات از جهت
خاصی برخوردار بوده که در آن دوران از اکثر مناطق آسیا طلبه‌ها به مرکز و مهد علم و کمال
دانش روی آورند تا کسب فیض نمایند و هنرمندان و خوشنویسان مرواریدها و گوهرهای گرانبهایی را
با خود به ارمغان ببرند. ما اگر به زمان عهد تیموریان برگردیم خواهیم دید که کتب متعددی در
هرات نوشته یا تصحیح شده است. از آن جمله جامع النسخ، دیوان حافظ که به اهتمام
عبدالله مروارید بیانی برای بایسنغر نسخه‌ی خطی فراهم آمد و به سعی و تدبیر
استاد کمال‌الدین بهزاد و دیگران تذهیب و مصور شد توسط بهزاد و فریدون میرزا منقش گردید
و شاهنامه‌ی بایسنغری که در هرات فراهم آمد. همانطور که گفتیم از دیر زمانی است
که پارسی‌زبانان شروع به نگارش کتاب نموده‌اند که در هر گوشه و کنار کتابخانه‌های گیتی گنجینه‌های
پرارزش و فراوانی دیده میشود که وارث آن همه آثار گرانبها مردمان هم‌کیش

دیگر زبان یعنی ملت افغانستان و ایران تعلق داشتند. لذا قدیمترین فرهنگها که در سرزمین هند تألیف شده کتابیست بنام دستور الافاضل فی لغات الفضائل برای زبان فارسی در هر گوشه و کنار صدها کتاب لغت نوشته شده که تقریباً هشتاد درصد آن در هندوستان تألیف شده است زیرا که قدمت زبان فارسی بیش از هفتصد سال سابقه داشته و زبان رسمی دربارهای مختلف هند بوده.

روی این کسیکه کتاب لغت را تألیف نمود خلیل ابن احمد البصری متوفی صد هفتاد و چهار مؤلف کتاب العین میباشد و ابو منصور ازهری متوفی ۳۷۰ هـ صاحب کتاب تهذیب اللغه و ابن فارس متوفی ۳۹۰ هـ صاحب کتاب المجمل و جوهری صاحب کتاب صحاح اللغه که ترجمه فارسی آن بنام صراح اللغه معروف است و ابو منصور عبدالملک بن محمد ثعالبی نیشاپوری متوفی ۴۲۹ هـ صاحب کتاب فقه اللغه و حافظ سلطان علی اوبهی هروی که در سال نهصد و سی و سه کتاب تحفة الاحباب را تألیف نمود و محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ هـ مؤلف کتاب قاموس و کتاب منتهی الارب و قدیمترین کتابیکه در دست داشت لغت نامه تألیف اسدی طوسی شاعر معروف است که بنام فرهنگ اسدی یا لغت فرس مشهور را میکند بر بنیاد اینست که نخستین صاحب هر زبانی فرهنگ یا کتاب لغت است.

ازین که قلم شکسته با جملات از هم گسسته در حال مهاجرت و سرگشتگی روزگار است که جرئت خامه ام فریادش گره شده چه مضمون را میتوانم انعکاس دهم اما با اشتیاق شوری را شراره داده و سمند سخن را زین کرده به اهلش میسپارم

سخن به نزد سخندان بزرگوار بود
ز آسمان سخن آمد سخن نه خوار بود

مولانا بلخی

حامیان قلم که رسالت زمانشان را بر دوش می کشند مسؤولان عنایت الهی میباشند که قلم را در راه بازتابی فرهنگ بدست گیرند و آنچه را که منسجم تر است شیرازه بندی نمایند.

اگرچه حقیر کوچکتر از آنست که ادعای محقق را داشته باشم این مجموعه که شامل هزار و پنجصد و سی و سه والله و محلی هزارها و هشتاد بیت از شعرای متقدم و متأخر و معاصر را بعد جمع آوری نموده ام در زنبیلچهٔ گپ جا داده ام که خالی از اشتباه نبوده و نیاز به رهنمائی خوانندگان محترم دارد

دران باره تنها مؤخذی که بدستم رسید کتاب فرهنگ تحفة الاحباب است. لذا از آن هم بعض لغات شعرا متقدمین را انتخاب نموده‌ام و درین لغت نامه گنجانیده شده که بیانگر وابستگی لغات زبان و فرهنگ‌های مردم هرات میباشد.

بزرگترین و مستندترین مؤخذم مردم شریف هرات باستان بوده‌اند اگر نتوانسته‌ام در جهت‌های مسلکی و در حق هم میهنانم سهمی داشته باشم حدّ اقل رسالت خود را در قبال زادگاهم ادا کرده باشم تا در نظر خوانندگان چه افتد.

در پایان بجاست تا از دوستانم آقای حیدری که ناشر این تایپ خود را بدر اختیارم قرار داده‌اند و از آقای میر حامد تقی زاده که زحمات‌شان بالاتر از این چند کلمهٔ ناچیز است که حقیر در وصف آن در ورقها بنگارم این کار طاقت فرسای تایپ نمودن این فرهنگ را با خوشروی و جبین باز متقبل شده‌اند تشکر و قدردانی مینمایم.

و من الله التوفیق

غلام حیدر «یسیر هروی»

۱۳۶۸/۷/۲۹

تقدیم به همسر و فرزندانم

زکیه

ملالی - رابعه - بکتاش و سمیه

آتِش گاو .... آتش گو میله چوبی یا آهنی که هنگام روشن بودن آتش تنور توسط آن هیزم ها را یا آتش را ازهم می زنند ، تاخوب روشن شود و بسوزد و تَنوُر گرم شود

آتِش گِیر .... انبور

آتوُن .... زن روضه خوان و یا قرآن خوان

آجُنَد .... شیشه ای که مانند چیق دو سردارد و به قطر های باریك و بزرگ ، که اشخاص مریض را درمواضع گوشتی جان شان می گذارند و بعد از بادکش کردن توسط سر باریك اطراف شیشه را که بادمی کند ، به خاطر رفع خون کثیف با پاکی (تیغ) چاك می دهند که مقداری از خون را بدو کثیف ریخته و زایل گردد که جز تاثیر روانی چیز دیگری دربرندارد .

آجُنَد گر .... شخصی که حجامت می کند

آچال .... پیچ گوشتی یا پیچ کش

آخ .... فریاد کشیدن از شدت درد

آراسُرچی .... پودر طبی سفید وقرمزی که برای آرایش روی زنان بکار می رود

آرداوه .... آرد جو ... که برای خوردن گاوهای بند(نر) روزانه یك یا چند مرتبه به آب ترمی کنندوبه حیوان می خورانند

آرّن .... بوی ماشین

آستینچه .... عبارت از تکه کهنه های بهم دوخته شده قرص که مانند آستین از سرشانه تا پشت دست را می گیرد به خاطر پوشانیدن دست و هنگام پختن نان تندوری جهت جلوگیری از گرمی سوزانده تنور بکار برده شده که با نخ لك بهجانده و محکم می شود

آسُونَك .... ساده

آشتیِ خُوره .... دونفرکه باهم آشتی می نمایند شیرینی که در آن مو قع داده می شود آشتی خوره نامند

آشگَر .... دباغ

آغاز .... گاز که بناها به وسط دو خشت و یا آجرقرارمی دهند

آغُول .... خانه که برای سگ درست می کنند

آفَنّجِی .... حافظ و قاری قرآن شریف وکزرمادر زاد .

آقا .... سید

آل .... موجود نامرئی

آلُوچَهَ .... آلو سیاه ریز و کوچك

آلُوبِیخ به کُونَك .... آلوبالو

آوَنگ .... هاون

آهار .... مایع که از نشایسته و باکتیره

درست می کنند وبه پارچه می زنند تا سفت و براق شود .

آهَک .... چونه

آیش .... زمینی که سالی بدون کشت می ماند .

اِبْرا .... رضایت

اِبرّت .... گنده ، آدم زشت

اُتّبَهَ .... نوع بازی محلی هراتی است که با آن

چشمُکِمرّک گفته می شود

اتّن .... رقص محلی مردان

اَجقّك .... دانه های گیاه

اجَقُون .... نام دانه های طبی گیاهی برای دردِدل

اَجّل گِشتَهَ .... بخت برگشته

اِخ .... برای خوابا ندن شتر استفاده می شد وهم

در مواقع گشتن حیوانات بکاربرده می شد

اختّه .... به نمك آغشته کردن

اِخْتلاط .... گپ زدن ، صحبت کردن

اُخّك .... هر وسیله ای که اطفال را بترساند

اَخکُوك .... دانه های زردآلوی نرسیده و نپخته شده

اَرْمُون .... پشیمانی ، افسوس

اَرّابَهْ .... عراده

اَلَچَهْ .... لثه های دندان

اَرَنگ اَرَنگ .... بازی که چند نفر باهم یکجا و به وسیله تکه بهم پیچیده بازی می کنند درباخت آن جزا می بینند

اَسب اَجِل .... نوعی از نقربن که هراتی ها از آن زیاد استفاده می کنند .

اَسب بنج کُلِیان .... چهار دست و پا سفید و پیشانی سفید وبه رنگهای مختلف

اَسب سُرخُن .... سفید کامل

اَسب کهر .... کامل زرد

اِسْبَرَنگ .... فنر

اِسْپَرَه .... دیوانه

اُسپَیپ .... شلنگ را دیا تور

اِسپُلو .... از شدت درد بی‌طاقتی کردن

اِسپِنَل .... نام مندیل ، عمامه که از ابریشم بافته می شد به نام لنگی اسپنل یاد می کردند

اِستَنجا .... شستن موا ضع مخصوص وجود از ناپاکی

اِسقاط .... پولی که بعد از مرگ مرده به سر قبر خیرات می کنند

اِسکول .... بروی دست استادن

اِسکو .... آب کردن که هراتی ها می گویند رو ده های بچه را اسکو کردی یا روده های مرا اسکو کردی

اِسکو .... شل کردن جان

اِسپو لاق .... وسیله سوت زدن

اِشتَبنی .... لاستیک زاپاس

اِشتَرَنگ .... فرمان

اِشتُونی .... چطور هستی

اِشتُوشُد .... چکاره شد

اِشتات .... د نده د ملی

اِشقار .... نوع سنگ معدنی مست است که برای لباس شویی در قدیم از آن استفاده می کردند

اِشکَنَه .... غذای روغنی که از پیاز ، نمک و ادویه مرکب باشد

اِشکَنَه پِیِّ زالك .... که زنان پیر وتنبل می بزند دربالا ذکرشد

اِشلُون .... ریشه گیاه کوهی است به رنگ سفید که اسید صابونی داشته وازآن درقدیم برای لباس شستن استفاده می کردند

آفتو .... آفتاب

اَکِرّ .... خنثی ، زن ومردی که ناقد تولید مثل باشند.

اَفتُو .... آفتاب

د م پهنهن که داغ بود (افتـــو)

پشته می بردم و نکردم خـــــو

(شکوهی)

اَکَل .... پلس

اِکَسِلِیتَر .... پدال گاز

اَگِه .... اگر

اَلچِهٔ .... دور ذ نخ

اَلخُون .... پراکنده ، پاشیده

اَلدَنگ .... بیجا نشین ،بدگذاره ،کاکه مجنگی

اَلوات .... جت ، غربت ِ بازی کردن وسر صدای زیاد از خود بدر آوردن

اَلفَك نرم .... گیاه نرم بی خاروبه آدم نرم که د ر عمق پر تحرك است استفاده می کنند

اَلنگ سُلنگ ....سر گیچه

اَلُولُوخ .... هر چیزی که اطفال را بترساند

اَماج .... خمیر بدون خمیرترش شده

اَماس .... ورم

اَمباغ .... زن دوم یک مرد

اگر(امباغ) خورش شد به گفتار
کند هرجمله رادبار تکرار

اَمبَجِن .... دوزن دو برادر ه(جاری)

اَمبُون .... کیسه ای که از پوست د باغی شده گوسفند ویا بز درست می کنند وکوچکتر آن راامبونچه گویند که برای حمل مواد خوراکی و نگهداری غذا می چوپانان بکارمی رود کوچکترمی باشد و بجای کلمه فحش هم بکاربرده اند .

اَمرُت .... امرد گلابی

اَمَنّا .... فریاد از تو

اَمُونَه .... همان است

اَنْدَرَك .... کمیدی

اَنْدُل .... مندل وسیله آهنی که برای روشن کردن ماشین در قدیم استفاده می شد که به صورت میل گرد. که یك سر آن دارای یك دسته مثل دسته چرخ چاه

اَنْدُل پایَه .... آچار چرخ

اَنْدُل قُبُ .... هوایی گپ زدن بی ربط گپ زدن حرف را ناسنجیده گفتن

اَنْدِیوال .... رفیق ، دوست

اَنْدَرِ مَنْدَر .... سر صدای دست جمعی بسیار زیاد

اَنْگُل .... کلمه فحش

اَنْگُور لَعْل .... نوع انگور که دونوع دانه دار یکی ریزه و دیگری درشت است . در ماه سنبله وا میرسد

میزان زیاد پیدا می شود در شهر هری حدود بیش از صد
نوع انگور تخمین زده شده که مشهورترین آن انگور
لعل می باشد ، خلیلی حسینی ، سرخك ، رواچه ، پیدا نه
نوشنجی ، بورانی ، شاه انگور ، آبی بلوچی منخعبی
خواجه برانداز ، صاحبی ، یاقوتی ، لعل گل ، برطنت
ترباشنگ ، فخری مجامی ، ملایی ، سنگینك ، امیری ،
مکه ، ارسی ، زرد ، پستان میش ، خایه کپك ، خایه ،
خروس مرازقی مریش فرعون مشکرك یا شکرچه ، فراجاوه
سیاه ، سرکه ، گلاب انگور ، استرآبادی ، شیخ علی ،کوهی
علائی ، دارابی سمرقندی ، علی کاکی ، بهشتی معلائی
بخاری ، انگشت عروس ، میان سرائی ، سیاه بهشتی طایفی
سرخچه سفید چه ، دیده گاو ، شلجمی ، تر شیزی مرشیی
تر شیزی ، سبزك ، خالدار ، کاخکی مغوره ، شیرین مدل
کبوتر ، قیمتی ، سرخ قندوزی ، سرخ حصاری ، سرخ

گرد، نازك قندوزی ، زرد خرد ، زردبلند قد ،نارانگور شیر خانی ، ابرش ،عادلی سیاه ،گردن کوتاه ، آب اورد، سر خیل باخرزی ، بجك ، جوز انگور ، خیار انگور ، ابرلِ همی ، چشم مژه ،بلخی حسینی ،نام سرخ اندخودی ، محمودی ، گندمانی ، شاهانی ، تبرانی ، قائن مجلوی قائن ، خیزی قائن ،قلم انگور ،خرماانگور قندهاری ، عسکری ،خایه غلامان ، ریش بابا ،پشندگی ، کشمشی ،آبی ، قلمی ، که بیش از صد نوع انگور در هرات موجود بوده که اکنون توسط بمباردمان روسها نابود وازبین رفته و شعراانگور لعل را به لب یار نیز تشبیه کرده‌اند چون زیاد شیرین است.

اُنْگُشْتُونَه .... انگشتانه آله فلزی کوچکی که برای خیاطی از آن استفاده می شود

اَنـَه .... لوس بی جهت عزیز کردن

(انیه) مغنبه و بد خلقــــه

چشها بو لری بدر تر غـــــه

(شکوهی)

اَنِیْ .... این است

اُو باش .... آب پاش حدود ۲۵ سال قبل که خیابانهای شهرهرات هنوز اسفالت نشده بود بلدیه و یا شهر داری شعبه ای به نام تنظیفات داشته که افراد زیادی درآن انجام وظیفه می نمودند . ویك بخش آن را اوباش هــا تشکیل می دادند . و نحوه کارشان بدین صورت بوده ود ر سطح شهر پراکنده وهرچند نفریك نگران یا سرپرست داشتند بازارها را صبح و عصر آب پاشی می نمودند و خیابان یـا سرك ورودی والی یا استاندار ، رئیس بلدیه ،قوماندان فرقه ،یا فرمانده لشکر ،قوماندان امنیه یارئیـــس

شهر بانی را تمام مدت روز آب پاشی می کردند • نحوه آب پاشی دردو طرف سرك مسافت تقریبی پنجاه متر یك حوضچه قرار داشت که از آن حوضچه ها بابیل ها ی حلبی مستطیل لبه بلند که باآن بازارها راآب مـــی پاشیدن تا از گردو غبار جلو گیری شود

عرض شعبه تنظیف به سابات سرك
با درو فیده وهرروزبدوش ما ببـــرد

اُوبُوف .... دهن باآب پر کردن وپو ف کردن

چهن جا من را تو (اوبوف) می زنی
هم سخن از امر معروف می زنـــی

(لبیبی هروی)

اُوخوُر .... آبخورجایی که برای کاه و علف.. حیوانات درنظر می گیرند و آبخورهم می گویند

اُودوُنِی .... قیمت پول چاینك چا ی

اُورُق .... آرق

اُو رُوس .... روس

زن ومرد ما پلوشه (اوروسك) بچه برو

دیگ صبر ما بجوشه (اوروسك) بچه برو

اُورُو .... راه آب

اُسار .... افسار

اُوطرف .... آن طرف

اُفیَش .... برای کسی که دل انسان می سوزد می گوید افیش

اُوقُونِی .... افغانی

اُولِه .... آبله ، سرخکان

اُولُمبُك .... کسی که ازمریضی بی نهایت چاق و کمترتحرك کاری داشته باشد. مانند مشك آبی که پر باشد

اُونِو .... آن است

اِ یَ چه لَبزه .... ا ین چه زبا ن وچه حرف است

اِیش .... زهرآب

اِیشک .... زهرآب کردن

اِیشُوش .... برا ی نگهدا شتن خر

اَیماق .... مردم عشا یری اطراف شهر ها

بابا غُورِی .... کورمادرزاد

بابُو.......... پدر بزرگ

باج .... خراج ، جزیه

باجَه .... هم زلف ، باجناق

باجَه خوُنه .... دسته موزیک ارتشی

بادُزَنَه .... پنکه یا پکه ، یا بادبزن

بارجا .... ظرف

بارِیکَ .... کم عرض

بارَنگی .... نوعی دیو که به چشم دیده نشده و
در افسانه های قدیم از آن بسیار یاد شده

سر شوم مثل بـارزنگی قـاف
تایه کاکرتکی به زیر لحـاف
(هاتفی هروی)

بارَه .... تپه های بلندی که ازخاك وگل و سنـگ

ساخته شده و در جنگهای قدیم در اطراف شهر ها از آن استفاده می گردید.

بـقلوچه .... قلقلك دادن یا باانگشت بغل کسی را زدن

بانس .... نی خیزران که زیادتر به گادی ورازینه ویها نردبان استفاده می شود .

باوّس .... صدای مهیب وترسناك

بادار .... ارباب خان صاحب زمین مالك

تاکه از راه رسید (بادارم)
پیش خو فکرکرد که بیـــــکارم
(شکومی)

بُبّرُبُرّ رُوز .... بین عصر وشام که روشنی کم مــی شود و روبه تاریکی می رود

بَجّر .... بدو فرار کن

بُجاقلی .... دانه های قیمتی که دیده نشده وبااسم کدام دانه قیمتی دیگری باشد که به آن تشبیه می شود .

بُچست .... بگریخت

بُجُل .... استخوان کوچکی که درمفاصل دست وپای حیوانات قرار دارد

بُجَندُق .... نوع علف و گیاه که دراطراف جوی ها درفصل بهار می روید

بُچلافت .... بگرفت

بِخ .... نوع ریشه گیاهی است به رنگ سیاه و سفید که بووطعم تیز داردو ازآن درقدیم برای لباس شستن استفاده می کردند

به خونه خیز .... درحال دویدن

بِخَ تُف .... بخ گلو

پخ کَلَگی .... با دست به پشت گردن کسی زدن

بَدّ تُون .... بد خوی

بُدرّرَفت .... بگریخت

بُدرُو .... بگریز

بَدّ شُگُوم .... فال بد

بُدنگهٔ .... بپاشد و بریزد وخشک شد

بَدّ خَلِق .... بد اخلاق

انیه شفنیه و بد خلقــــه
چهنا بولری بدر ترغنـــه

بَدّ خُلقَ .... بد گذاره

بَدَلَک .... عوض بدل

بَدَمّ داد .... به گیرادادن یا بدام انداختن

بَدّ مَعاش .... بد گذاره کسی که به گذارگی جنگ و جنجال کردن با مردم مشهور شده باشد

بنده امنا .... کسیکه به هیچ کارکاری نداشته باشد

بَرْسَرِی .... تکه طلا یا نقره که به اشکال معین گل مانند توسط زرگر ساخته شده وبایك نخ در اطراف سر بسته می شود و آن را پیش روی سر زنها به جهت آرایش آویزان می کنند در اطراف هرات وبین محیط های بادیه نشین بیشتر معمول است .

بُغَل مال .... سر بالایی یا سراشیبی را گویند

بُغلُون .... به غلط بینداز

بِق ر بُوتَه .... دارایی و زیورات زنان که به صورت خصوصی جمع می کنند

بُکَردك .... انجام داد

بَکَس .... چمدان

بَکَن .... برو

بَکَن بَه بادِه .... هرچه در دل داری بگو

بَه کُشالهٔ .... به درازا وطولانی

بَلّ بَلّ .... شیئی که در شب و روز به مقابل نور آفتاب و چراغ از خود انعکاس نشان می دهد

بَلَبَلَکا .... نوع بازی روزانه که طرف معینی با جمعی از افراد با یک توپ و دنده از آن استفاده می نمایند

بَلَدِیَه .... شهرداری ـ شاروالی

بُلُمبِد .... افتاد بغلطید خراب ویران گفته شده است

بَلوا .... دعوا براه انداختن



بَندتُمُون .... بند تنبان بند ازار

بُندَر .... سرمحل ، محله

بَندَره .... اشخاص بیکاری که بر سرمحل جمع

می شوند وراه مردم را گرفته باشند بندره گفته میشود

بُندَل .... بسته اسکناس

بُندی .... زندانی

برج خاکستر .... محل مخصوص دفاعی درزمان قدیم در جنوب غرب شهر هرات که اکنون به جز از یک عکس باقی نیست ۰

بروت .... سبیل یا موهای پشت لب بالایی مردان

بُرِنده .... جسم تیز و آله برشی که کفاشها لب چرم کفشرا به آن نازك می نماید

بُوزنه .... (شادی) میمون

بُوقه .... گاو نری که تخم هایش را (خایه هایش) را به جهت نسل گیری نمی کشند وبا برای گاو های ماده که هنگام آمیزش به گاوهای نرنیاز نزدیکی

دارند و یا برای زن جنده وبد کاره گفته می شود که مرد بیگانه را می شناسد ویا برای مردی که با زن بیگانه آشنایی دارد او را به بوقه فلان اشاره می کنند

بوق بوق میـــزنه .... مست شده حرف درشت می زند .

بُقرُه .... چادر زنانه جلو بسته که جای چشم ها با نخ تور مانند بافته شده

بُوتُول .... اطراف شکم

بُوك بُوك لَرزیدَن .... به شدت وتکرار لرزیدن

بُول بُول .... بدنگاه کردن

بُوتان .... تهمت

بُولَّر .... چشم گردکردن خودرا بد رقم وبدقیانه کردن وخودرا حقی گرفتن

بُولاق .... بی بوز و یا بینی که به اثر مریضی

خورده شده باشد

بُلُوق .... امتداد جوی و یا جوچه ای که می رود ودرمسیر آن جاده سرك یا خیابان در سطح پائین تـر قرار می‌گیرد وبه خاطر مسیر آب کانال سرپوشیده ای از مابین سرك کشیده و ساخته آب را ازآن به جریان مـی اندازند و دردو طرف جانبی خیابان دو محیط استوانه ای ازسمت وخشت پخته وسنگ ساخته شده که آب به شدت در آن از بلندی ریخته وبا فشار به پرشدن همان محیـط واصل جوی سر پوشیده زیرسرك از بلندی دیگر که طرف خروجی آن است به همان تناسب پرشده و به شدت بیرون می شود دو محیط استوانه ای اطراف که از خشت و سنـگ وسمنت ساخته شده و محل دخول وخروج آب را بلوق می گویند .

بُلُوك .... دسته و جمع

بُوم .... جغد

بی خار .... بی خیال وبدون ترس و بدون جرت و فکـــر

بُیْرَم .... میله آهنی قطوری به بلندی دو مترکه یك سر آن را تیز نموده از آن برای کندن سنگ از کوه از آن استفاده می شود.

بی رُو .... بد روی و یا کسی که عمل زشتی را انجام داده و روی دیدن طرف را نداشته باشد.

بیلرِ .... بوشکه یا ظرف دوصد لتری نفت

اُجاق .... آشپزخانه

پِیچّك .... طفلی که به دنبال پدروما درخود می تند و مانع بیرون رفتن آن می شود

اپُلك .... مقدار نخ مرغوب ورنگه که بهم جهت مایش بسته می شود

پاتُك .... تسلیم شدن یا تعجب کردن و هنگام قمار زدن قمارباز با انگشت به وسط میدان می گیرد که طرف مقابل تاس یا جوره را از نوبه غلط بیندازد وپاتك ضد حمله هم گفته شده است .

پاچه .... پارچه ای که برای دم شلوار ویا تنبان دوخته می شود

پاچّك .... پاچه گوسفند

پاچِو .... پاچك گاو یا گوسفند

پاچِو ورّمالیدَه .... آدم بی حیا وشریر

پاردُمبی .... معمولا نوار بافته شده قالینی و یا گلیمی به نقشهای معین از پشم یا پنبه بافته شده که دو سرآن به دوطرف عقیبی پالان خر بسته می شود وخود آن به خاطر نگهداری پالان اززیر دم خر واسپ تیر می شود

پاشنهٔ پا .... کون پای یا قسمت اخیرپای

پاشُوره .... قسمت افتاده اطراً حوض آب

پاکِی .... تیغ صورت تراش

پالن .... پوشاك خر

پالِز .... بخترہ

زمانی بدین داس گندم درو
مکن پاك پالیز ازخاك و خو
(اسدی)

پایهِ گلو .... انتهای گلوکه به تن انسان نزدیك است

پِتْ پِتْ.......... چراغ درحین خاموش شدن ودرگوشی گپ زدن

پَتّره .... پاره آهن کاکه های هرات زیادتر به کاردو بیش قبض خود نسبت می دهند که پیش پا افتاده جلوه نماید ·

پَتّکی .... کرك را ازجلو سینه گرفته یك مقدار کمی به هوامی اندازند

پَتّنوس .... سینی

پَتّو .... اندازه چهارتا متر دوخته شده که با قدی بلند وعرض آن مقدارنود سانتی دوخته شده وبرخی هم به خامك ونقش های دوخته شده به ابریشم معمولا بر سر شانه انداخته می شود که به غرورافغانها می افزاید وتهپوشی وبالا پوشی مردان افغان درسفرحزرمی باشد

پُتیر .... فتیر خمیری که ورنیامده

پَتَّنَا .... نوع کبوتری که رنگ مشخص ندا شته باشد پتینا گفته می شود و نیزکاکه های هرات از آن برای تحقیرشدن استفاده می کنند

شعر مستزاد

تاچند شما وقفس گل سرو مینا ـ یا سرخ پتینا

(واله هروی)

پِچ .... تاب

پچاك .... نوع مریضی معده که به اثرخوردن غذای چرب وشیرین به وجودمی آید به کنایه هم گفته می شود کسی که چندمرتبه ازجای خویش بلند شودوبازآید می گویند پچاك شدی لا لا

پچّك نخ .... قرقره نخ

پُخَتَّك .... اسم مرغ هوایی موسیچه

پخ کرّد .... پترسید

پَخّل .... ساقه گندم

پَخلوُچَه .... اطراف بغل کسی را با انگشت خارانْد

پَرپَر.......... مرغ کشته شده که آخرین رمق خودرا بکار برده وبال های خودرا تکان می دهد

پَرپَلوُ .... تکان خوردن خودرا ازین بربه این بر زدن

پَر توُ .... افتاده

پَرتوُکنُ .... بینداز

پُرخوُ.......... طاق جلوبسته و دیوار شده ای که بالای آن حدود یک متر باز می باشد وقسمت اخیر سوراخ نیم متری به خاطر هوا نگهداری می شود ومحل نگهداری انبار گندم می باشد

پَرمَا .... برمه ، دلر

پَرّه .... جائیکه چرسیها نشسته وبه انتظار کشیدن چلیم چرس هستند پره ونوبت گفته می شود

پره به بره جـــــوانای سره

پَس پَسکا .... عقب عقب رفتن

پَس شو .... پس برو یا عقب برو

پَس مَرگ .... ارث بجا مانده و در نفرین هـــم
بکاربرده می شود

پَس مَندَه .... باقی مانده

پِشَك .... هنگام عسکری ویا به سربازی رفتن

پِشکی .... کسی که تحت سربازی ویا جلب عسکری باشد

پِشون .... داخل

پَفتل .... حازه ، پژمرده

پَکه .... بادبزن ، پنکه

پَکر .... گیج وسر گشته حیران واندوناك

پَکوره .... کباب کچالو که با روغن بخته می شود

پَك کِی .... به به عجب است

پُلاخمُن .... پلاخان یا فلاخان

پَلاس .... فرش بافته شده ازپشم به نقشها ی

مختلف برعکس قالین زمین آن پشم ندارد

پَلّ .... اندازه معین زمینی که توسط پلوش

جدا می شود

پَلّهٔ بِبین .... طرف کسی که پولدار ویا صاحب زور

باشد دیدن و حمایت کردن

پلتَن .... یك غند یا یك گردان

پَلیت .... زشت ، پلید

پِلّك .... مژه

به چندان که اوپلك برهم زدش

شد وبستد و باز پس آمدش

پُلوُش .... نوار برجسته ای که در معیار معین زمین

را ازهم جدا می کند

پَلَوَرِی .... گوسفند بره ای که اوایل زمستان می کشند وگوشت آن را خشك می کنند

پَنَّجِی .... سکه پنج روپیه گی

پَنَگَلْ .... ناخن

پُتْ .... پنهان بسته نمودن چشم

پُتْ پُتْ .... در غیاب کسی حرف زدن ویا دیگی که آهسته آهسته بجوشد

پُتَمُ .... بادکردن سر وصورت به اثر پرخوری و بخار معده

پُوچَاق .... کم

پُوخَهْ .... کاه نرم

پُوخُلْ کُنْ .... گربه یا کسی که با ناخن می جنگد

پُودَهْ .... چوب پوسیده

پُرُرِشْك .... کسی که موی سر آن کثیف باشد

ُرسه .... فاتحه یا تعزیه

ُوز .... بینی

ُوزّك .... ریشخند

ُوزکش .... وسیله که از نخ به شکل طور بافته

ده وبه دهن خرمی بندند

ُست دُنبه .... پستچتانی دنبه گوسفند

ُشتَه .... تپه بلندی

ُشپا .... پشت پا

پشت پا زد به لَرگ اشکنه مه

داو ودشنم به باباو ننه مه

ُشخَم .... کمر خمیده راه رفتن به خاطر پنهان

بودن وخمیده رفتن است

ُشکِل .... مد نوع گوسفند واشتر

ُشنگ .... آبی که از ریختن بارش به صورت

کسی بریزد

پُوف .... فوت به تعبیردیگر لاف زدن هم گفته می شود.

چراغی را که ایزد بر فروزد
هرآن کس پوف کند ریشش بسوزد
(بوشکور)

پُوف تُنَک .... بادکونک

پُک .... گام

پُک ....بدومعنی آدم سبك وآله که آهنگران آهن داغ را می کوبند به معنی پتك

سرسر وران زیرگرز گران
چوسندان بدوپتك آهنگران
(فردوسی)

پُکَ بُدَم داد .... فرارکرد

پُول وپَلَهٔ .... مقدارداریی وپول

پُلوُش .... سوختن بدون استفاده

پوّن .... سکه پهلوی که از طلاساخته شده باشد

پُهتِی ماش .... نوع غذایی که ازآردو روغن وماش وادویه ساخته می شود

بِی پاک .... تمام

پِیتاوه .... پارچه ضخیمی که ازپشم ساخته شده ازساق پا تاآینك زانوپیچیده می شود که زیادتر دام دارها وعشایرازآن استفاده می کنند

پِیرزال .... زن پیر

پِیرکَپوُ .... پیرزن ویا پیر مردی که دندان درد هان نداشته باشد

پَیْ سَر .... پشت‌سر

پِیش پِیش .... صداکردن گربه

پِیشتهٔ .... برای راندن گربه گفته می شود

پِیشتُو .... پیچ کش ، آچار ، پیچ گشتی

پِیش خُزَک .... پیش آمدن

پِیش کُلَک .... پیش داویدن

پِیش لَبچِی .... جلوتر گپ زدن از بزرگان

پِینَک .... پیشانی

پِی یَر .... پدر

پِیشِین .... ظهر

دم پیشین که داغ بود انتـــو

پشته می بردم ونکردم خـــو

پِیشِی .... گربه

تاس‌حلقه .... آله فلزی‌که به گردن محبوس‌ها زندانی ها انداخته می شود

تاَبنکهٔ .... گادی ، کالسکه

تُبلهٔ .... زرب و یا زیربغلی که ازنصفه بالایی کوزه سفالین بریده شده و بست د باغی شده بر آن چسپانیده می شود

تَبنَگ .... ظرف مدور چوبی که برای نقل دادن نان استفاده می شود

تَپال .... گاوی‌که در راه رفتن فضله مـــی اندازد

تَپّت .... پرمو

تَپّکی .... اشاره

تپّی گار .... انباروفضله گاو

تَپّل .... کسی که بجای می نشیند ونمی خواهد

بلند شود

تُخَتْ وُدُم .... ورم بی اندازه

تُپّپِن .... فضله گاوی که در جا ایستاده باشد

تُرات .... تند وتیز

ماستم از سوز تشنگی بومرم
به(ترات) آمدم که او بخورم
(شکوهی)

تُرّباس .... صدای مهیب وبی مقدمه

تُرّپ تُرّپ .... صدای ناگهانی وبیدگانه

ترّتُرِبت .... خیس ،کسی که لباسهایش براثر بارندگی خیس شده باشد .

تُرتیزَک .... اسم سبزی است که طعم آن تنـــــد است و همراه شوروا وآب گوشت خورده می شود تراتیزک گفته می شود

تُسَرّ .... نوع پارچه که مانند تترون می باشد

تُرّقاستِپنَك .... مقدار گل را که بچه هاآن را در تابستان از کنارجوی می گیرند وبافشاربین آن را گود کرده اطراف آن نسبتا قرص می ماند بعدآن را محکم به صورت وارونه به زمین می کوبند وصدای بلندی از آن بدرآمده که با فشارهواصدا تولیدمی شود

تَرق وتُرُم .... سر صدای که ازچند عددحلب خالی بوجود می آید

تُرمُرغ .... تخم مرغ

تَره نای نای .... بچه کوچك رابرسر دست بلند کردن و خواندن

تَرِیشَه .... باریکی از کنارتکه بریده شده

تُرِیشَه کَش .... کسی که درهنگام جنگ روی طرف مقابل را با انگشت می خراشد

کُشْت .... کاسه

تَه تُراش .... خوردن شیرینی زیاد که دل انسان بدبشود می گویند ته تراش شد

تَه قُبْکِی .... انگشتان خودرا بهم آوردن یعنی به لمپس بادکرده طرف مقابل زدن که آوازی ازخود بیرون می دهد وجوت و پرت هم گفته شده است ودربازی های گوله ویا توشله بازی نیز ته قبکی بکاررفته است

تُوِیزْ .... دعای که شیخ بروی کاغذنوشته وبه پارچه ای پوش نموده وبه گردن یا دست مریض مورد نظر بسته می شود

تُوِیل خُونَه .... انبار، گدام

تَالَك .... به تاخیرانداختن

تَغَار .... ظرف گیلی وسفالین که لباس می شویند

تُغارچه .... ظرف سفالین بزرگتر از کاسه وکوچك تر ازتغار می باشد که بین آن قروت سائیده می شود

تَکهِ اَبر .... شخص مزاحم که جلودید کسی را گرفته باشد ویا در زمستان جلو آفتاب را مسدود نماید

تُك تِکَك .... مرغ کوچکی که بداخل جنگل ها زندگی می کند که جنگل خزك هم گفته شده

تَکّن .... حرکت

تِیلهٔ تُمبه .... فشاردادن و یا بی نظمی جمعی مردم

تَلْ خاك .... به خانه خرابه لمبیده وازهم باشیده گفته می شود

تَلِنگ .... هول دادن یا فشار دادن

تَلوار .... شمشیر

بایکصد پنجاه هزارارتش سر کش
از دسته بل وقدرت تلوارگریزد

تَلواسهَ .... بی طاقتی

دارم از زندگی تلواسه
تونگی گوشه چشم وهلبا سه

تَلَّوَل .... تخمینا

تَلیِّ .... تهوا رکفش ه زیره

تمبور .... یکی از آلات موسیقی که دا
دسته درازوکاسه کوچك شبیه سه تارمی باشد. ب
عربی طنبور می گویند

تَمبَلیِ .... تاب مانند ویا دیس بزرگ مدر ر
که از مقدار خوراك سه نفربالا تر باشد وکمتروخوردتر
از اندازه ای قاب های بزرگی که معمولا در اطــراف
هرات چند نفرگردآن جمع ودربین آن غذا می خورند

تَنخواه .... معاش یا حقوق

تَنقَسهَ .... درماندگی

تَنْگاه بَکَنْدْ .... پریشان شد

تَنوْ .... تناب یا ریسمان

تُبْرَهْ .... ظرف گونی مانندی که برای جمع آوری فضله حیوانات بکار برده می شود

تُوپ چاشْتْ .... معمولا درهرات ساعت دوازده ظهر و وقت افطار و سحر ماه مبارك رمضان از جانب دولت توپی درتپه بلند ایستاده نموده ویك نفر مامور آن ر توسط باروت وتکه های کهنه به درون لوله توپ نموده وبا تمبه می کوبیدوبا روشن کردن گوگرد ویا کبریت از قسمت عقب آن که سوراخ کوچکی دارد آتش نموده وبه صدا درمی آوردبه نام توپ چاشت مشهوراست

توپ ودمده .... عبارت از مقدار قابل توجه تریشه های بریده شده ازچوب ماشین ویا دوچرخه (بایسکل بهم پیچ داده شده کره وی مانند شده که با یك تکه

بهم دوخته ویا بانخ اطراف آن را بافته توسط یک چوب یک متری قرص زده می شود که مسافت زیادی را طی می نماید توپ دنده از بازی محلی هرات می باشد که مخترع آن هراتی های اصیل وباستانی بوده اند

تُوتُو تُوتُو .... صدا کردن مرغ

تُوجْ .... اول شیری که بعداز تولد نوزاد بدست می آید وغلظت آن به سرشیر می ماند وچربی زیادی دارد.

تُوخال .... تب خال

تُور .... بدومعنی یکی تورماهی گیری ودیگر رم کردن

تُرمُز.......... آله سیمی که عراده توسط آن راه انداخته می شود

تُرت.......... تهمت

تُروش پَلوْ .... چلو صاف و یا ظرف فلیزی سوراخ شده ای که هنگام صاف کردن برنج از آن استفاده می نمایند

تُوسُك .... گاو جوان و نوزای

تُوشَكِی .... ظرف سفالین کوچك شبیه کوزه برای تفریح و سرگرمی اطفال ساخته وپر از آب می گردند وقدیم در مساجد جهت وضو ساختن آب گردیده بکار می رفت

تُوشنَه .... تشنه

ماستم از سوز تشنگی بمـــرم

به ترات آمدم که او بخورم

تُوقاچ .... وسیله درویدن محصول دهقان

تُكرُ .... کفت گیری با سنگ داغ

تلُمبار .... انبار کردن

تُمبَه .... تنبل وشخص تن پرور وچاقو یا چوبی که

قدیم درشب برای محکم نمودن درب خانه از آن استفاده می گردید

تُنْدَه .... عبارت از تپه خاکی یا سنگی که از بقایای کوهای شهرها مانده باشد بلند ی طبیعی هم گفته می شود

تُنْگْ .... کوزه آب ویا شراب که از بلور وچیز های دیگر ساخته می شود

تُنْکَه .... شورت و یا سنتراج

تُول .... وزن

تِیاقْ .... چوب بلند وقرمی که چوپانان برای محافظت خود وگوسفندان همراه دارند

تِیمْتْ .... ازهم جدا کردن پشم

تِیْتالْ .... زاری کردن دستکم گرفتن خوردی کردن

هرچه (تیتال) اور زدم بیشتر
حیله وبونه می گرفت از سر

تیتُ وبَرُ .... پراکنده

تیرُغَیَبُیْ .... مرگ ناگهانی

تیرَک .... فوران آب

تِیلَه .... فشاردادن وهول دادن

تیل خاک .... نفت

تیمچَه .... مارکتی که سرپوشیده و دکاکین در اطراف آن ساخته شده دارای دو دهنه ورودی وخروجی می باشد درشب درب های آن قفل می گردد وشکل دالان مانند را دارد

تیرناگاه .... تیرغیبی

که جرم مرگ وربریده رسید
تیرناگاه به فرق خورده رسید

تیرْ و تَبزُقَه .... طعنه زدن.

تیرَه .... مقداری از زمین زراعتی که معمولا سبست کاشته می شود با عرض نسبتا کم و طول دراز کــــه از سایر زمین ها جدا شده تبره می گویند

جارچی .... کسی که درزمان قدیم با صدای بلند وهمه گبرمردم را به کاری فرامی خوانده است

جاله .... ژاله ، تگرگ ،

یاقوت وارلاله بربرگ لاله ژاله
کرده بر او حواله غواص در دریا
(کسائی)

جاجم .... رخت خواب

جاجیم .... پارچه ضخیم کلفت شبیه پلاس که از فرش نازکتر است ودرزمستان روی لحاف کرسی انداخته می شود .

جرار .... چالاك

جرت پرت .... در حالت زبان جنگی وعصبانیت به طرف مقابل گفته می شود

جرت جرت .... یعنی جرتك که در بالا توزیع داده شده است

جِرتَکُ .... آواز زشت از دهن بیرون کردن است
که تمسخر طرف مقابل را می رساند

جَرسُم .... جار دسم یعنی قربان شوم ترا که
ریشه پشتو وافغانی داردو تقدیر از عمل کسی است

جِرمُ .... لای ، درد ، ته نشین

جَرِبنگ جَرِبنگ .... اسباب بازی بچه ها مجرینگانه

جَزبَه .... هیبت

جَزوزندن .... اذیت کردن

جَزغالهَ .... ریزه های دنبه گوسفند که بعد از
گرفتن روغن خشک و قهوه ای می ماند

اوروسک (جزغاله) شی دودشی بری بم روهوا
ملـــت ما بم خرو شه او روسک بچه بـــر و

جَغَنکُ .... گیاه ظریف بی ریشه که بین آب می روید
وبه آدم بی کس هم گفته می شود

جَنَلَه .... سنگهای ریزشده بزرگتر از ریگ

جُفتَ جَمَلُ .... دو رفیق همراه که همیشه باهم هستند .

جُفتَكُ .... به دو پا حرکت کردن

جُفتَ لَغَتَ .... لگدزدن با دوپا که معمولا الاغ می زند

جُفتَ یا کَرِیمُ .... دو رفیق همراه

جِقَ .... صدا ، آواز

جَكُ .... بدو معنی یکی پارچ و دیگر جك ماشین

جَلَمبُورُ .... کسی که سروضع آن بهم ریخته وکثیف باشد

جُومَنُ .... تنبان

جَلُوکَنَكُ .... از یکدیگر سبقت گرفتن

جُمبازَه .... تکان خوردن و پشت شتر سوار شدن

که همان تکان آن را جنبازه گویند

(جمبازه) مده زلف که هینگونخوره دل

دل از سر زلف تو شلپس به زمین خورد

جَمَکُر .... چوبی است به اندازه دسته بیل که شبها پشت دروازه خانه ها به خاطروا زنشدن دروازه خانه تکیه می کردند که این عمل درقدیم معمول بوده است

جَملِی .... دوقلو ، دوگانگی

جِندَك .... کوچك

جَس .... نجس و ناپاك

جِنگلَه .... باربند

جِهنَج .... کوچك ، ریز

جُرجُر .... طفلی که به زار می گرید

جُورِی .... صحت داری

جُورِی پکَه .... (چس فیل) دانه های جواری(زرت

که به آتش می گذارند تا منبسط شده مثل کاغذ سفید اطراف خود را پهن می‌کند

جُورِیْ کُوْرَکْ .... دانه های جواری یا (زرت) سخت وپخته نشده که دور می ریزند به شخص ناقص العضو ربه شوخی هم می گویند

جُورُمْ مَرْگْ .... جوان مرگ

که جرم مرگ وربریده رسید
تیرناگاه به فرق خورده رسید

جُوْلَه .... بافنده چادرشب

جُوْلْ جَنْدَدْ .... لباس‌های نامنظم پوشیدن

جُوْلْ جُوْلْ ....تکان

جُوْرَه .... جفت

جَهازْ .... طیاره ، هوا پیما

جِهزْ گَرْ .... کسی که چیزی را درقمارخانه گرو می‌کند

می گیرد ودربدلش پول می د هد

ای جهزگرسود خور که چنین زشت و پلشتی
الدنگ سر شتی
(شعرمستزاد)

جِیِ جِیِ .... بستان

جِیِ جِیِ یَک .... دکمه سینه

جِیرجِیر .... صدای ضعیف بیرون آوردن

جِیزجِیز .... دردی که به اثر سوختگی ویا بریده باشد.

جِیفُون .... پارچه ابریشمی نازك

جَیك .... درکارهای شیطان صفتی استاد بودن

جِیك جِیك .... صدای گنجشك

جِیك وبِیك .... صدای مرغ مینا

جِیر وبِیر .... سروصدا کردن ضعیف

چابُك .... تیز ، جلد

چاپلوس .... متملق مجرب زبان فریبنده

مکن خویشتن سهمگین چاپلـــوس

که بسته بودچاپلوس از فســوس

(بوشکور)

...... ظرف فلزی که درآن آب ذخیره می شود

چاخُو .. .. چاقو

چادِردَلاق .... تکه ای ازصحن یاپارچه قرص کـه زنان درزمان قدیم به صورت چادربا داشتن کلاه و روی پوش که آن را هنگام بیرون شدن از خانه می پوشیـدن که نقش جلو چشمهای شان باتاربافته شده مانند طـــور که ازفرق سر تاپشت پای می رسد ودلاق نیز جامن بزرگی همراه باجوراب از جنس‌هم وباهم دوخته به خاطرپوشیدن جان هنگام بیرون شدن می پوشندآن رادلاق گویند

چادِرلَکَه .... زنی که بی چادروهردم ازخانه باچادر بیرون می شود چادرکوتاه هم گفته می شود

چارپایِیْ .... تخت‌خواب

چارپُکْ .... دوخم گرفتن وبجای کلمه فحش هم بکار برده می شود

چارپُلاقْ .... به چار دست وپا افتادن

چارچِنْدُکُلَکا .... محکم گرفتن با تمام قدرت وتوان

چارسو .... چهارراهی که چهار خیابان رابهم متصل می کند وسرآن معمولا پوشیده است و چهارسوی هرات هم یکی از معروفترین آنها است که درجهان شهرت بسزایی داشته است و چارسوق هم گفته می شود

چارشُونه .... آدم تنو مند

چارقَتْ .... روسری ، قدیفه

چاروق .... کفشی که ازچرم ساخته شده واطراف

دهن آن با نخ بسته می شود ومعمولا چوپانها از آن استفاده می نمایند

چاڑوا .... الاغ ، خر

چاشنی .... بدو معنی یکی باتول که درآن آب نبات می سازند و شکر حل شده داغ آن را چاشنی گویند ودیگر اینکه برای مطرب‌ها گفته می شود که یك‌چاشنی ساز بکن وبه تعبیردیگر مقدارارزنی که بعداز هردفعه پریدن ونشستن کبوتران داده می شود

چاری .... برای گوسفند چهار ساله گفته می شود

چالاك .... قدر و پایه

ای میر نوازنده وبخشنده وچالاك

وی نام توبنهاده قدم برسرافلاك

چای‌جوش .... کتری ، ظرف آلمینومی که در بین آن آب بجوش می آورند

چای جَهْوَه .... چای با شیرینی

چابُنَکْ .... غوری

چَبْلِیْ .... کفشی که جلووپشت آن باز باشد و در عقب آن یك تسمه باریك که به سگگ متصل شده

چُپْ .... ساکت

چَپّاتْ .... کفشی که از لاستیك ماشین درست می شود که معمولا کشاورزان به هنگام کار درمزرعه از آن استفاده می کردند

چَپّاتْ .... سیلی

زدبه (چپات) که از سر پلوش

قلولو گشتم و نمودم غش

چَپَرْ .... عبارت از مقداری خاراست که شاخه های درختان و ریسمان بسته شده ودر عقب دو راس گاو نر می بندند که توسط آن ساقه های گندم راخردنموده وبعد

دانه گندم را از کاه جدا می نماید

چَپه‌راستِیُ .... بابای مدرسه

چراغ رَکابِیُ .... فانوس

چَپَلاقُ .... تو گوشی زدن و یا سیلی زدن

چَپَنُ .... عبای آستین داری که از پارچه و پنبه ساخته می شود

چَپَرکَتُ .... تخت‌خواب

چَتَکُ .... تیز ، تند به آدم زرنگ هم گفته می شود .

چَراغ مُشتِیُ .... چراغ قوه

چَخَه .... برای راندن سگ بکار برده می شود

چَخُمُر .... کسی که چمهایش زیاد باز نمی شود و بلک هم زیاد می زند و دیوانه وضع هم می باشد

چراغ لَمپا .... چراغ گرد سوز و یا فتیله دار

چِرتُ فِرتُ .... اضافه گویی

چِرچِر .... حرفهای نا مفهوم که توسط اطفال وبه کرات تکرار می شود .

چَرخَه .... شبیه چرخ چاه که نخ کاغذ بادبازی توسط آن کلوه می شود

چَرخ چاه .... چرخی که به آن آب از چاه می‌کشند

چَرخاو .... گرد آب

چَرخَ لِکلِکی .... وسیله ای که از تیره چوبهای متعددساخته شده وتوسط آن نخ ویا پشم تابیده می شود که معمولا توسط پیرزنها ی روستایی این عمل انجام می گیرد

چِغ .... نی که به صورت ضرب در در آقل کبوتر می بندند

چَغر .... کسی که چشم آن تاب داشته باشد

چَغِلْ .... عبارت از تخته چوب نازك کم عرض که دو سرآن به شکل دایره بهم متصل شده و یك طرف آن از روده آتش داده شده گوسفند طور مانند بافته شده واز آن چیزی را عبور می دهند مانند گندم و جو

چَكْ چَكْ .... کف زدن و یا دو دست را بـــه علامت خوشحالی بهم زدن

چَكَرْ .... گردش ، تفریح

چَكُلَه چَكُوْ .... رقص محلی زنان درهرات

چَكَنَه .... ریز ریز ،کم کم ، و به دفعات پرداختن

چَكِیسْ .... دور کردن گوسفندان

چِلْپاسَه .... کلپاسه حیوان کوچکی که شبیـــه سوسمار می باشد

چَلّ وَلْ .... بهم زدن

چل مردك .... به مردکوتاه قد گفته می شود

چلو .... برنج پخته شده برروغن شبیه پلو

چلیم .... قلیان

بگریزز(چلیم) وچپق ودودك سیگار

ای مردنیکوکار

چمبر .... تکه چوب نازکی که به شکل مدور بهم وصل می شود

چوچنگ .... چندك یا ناخن جله و با دو انگشت گوشت جان کسی راگرفتن

چرت .... فکر یا فکر کردن

چوشك .... پستانك وسیله لاستیکی شبیه پستان مادر که اطفال آن را می چوشند

چغنك .... گنجشك

چکه .... تکه یا قسمت کوچکی از چیزی

چَوْکِیْ .... سندلی یا کرسی

چَلاقْ .... کسی که دست و پای آن به اثر سوختگی وبا شکستگی جم وازکار افتاده باشد

چُلَنْگِیْ .... به یك نوع کرك خواندنی گفته می شود .

ای کاکه بیا زود که بودانه جنگی
دارم به قفس همراه یك مرغ کلنگی
میدان زمن وتوست مکن چرتیته بیجا
زان رو که بود کرك ما قسم (چلنگی)

چُلْکَه .... زانو قددادن و به کون نشستن که معمولا کاکه های هرات وبیرزنها می نشینند

تا (چلکه) زدم که نون بخورم
شیشته بودم که قوت جون بخورم
(شکوهی)

چُملُك .... پژمرده

چَندُن .... محل ذخیره دانه درون قفسه سینه پرندگان ·

چَندِیا .... بی اندازه ، زیاد

چَنقَ .... ذنخ

چَنگالُ .... پنجه

چِنگ لِنگ ....به دوپا نشستن

به سر (چنگ ولنگ) سو کردم

روز را تا به شوم درو کردم

چَنگو .... گرفتار ، بغل گشتی

چِیچَك .... سرخکان

چِیش .... چشم

دهن وا و (چیشار) پت می کنیی

مرغ کوك و اری کوت کوت می کنی

چِپشت .... صدا کردن کسی

چِشم گیرَک .... قایم موشک بازی کردن یــک نفر چشم ها را می بندد رو به دیوار ایستاده وبقیـــه با صدا کردن درجایی قائم می شوند که شخص مذکوآنها را پیداکند .

حاکیِ حاکیِ .... تکان خوردن توسط چیزی و یا کسی یا دو نفر باهم که پشت به پشت همدیگرزده دست های یکدیگر را گرفته باهم می خوانند بالاچه ستاره پائین چه گو ساله

حَبْ .... قُرص

حَبتَه .... بی فایده

حِرْحِرْ .... خنده ای بی جا و قهقه

حِسْ وبِسْ .... معرفت

بیْ حِسْ و پِسْ .... بی معرفت

حَفْلیجْ .... عفلیج

حلّاجیْ .... دستگاه و یا وسیله ای چوبی که دو عدد چوب مدور بر روی هم قرارگرفته توسط یك دست به چرخش در می آورند وبه این عمل پنبه دانه را از پنبه جدا می نمایند

حُق .... دل بد شدن

حِلَه .... اندك ، کم

حِلَه بخورَك ....آهسته خوردن

حَلبِی .... نازك ترین ورق فلزی عبارت از تیم و قلعی

حِلَه دِه .... رها کن

حَلقَچ .... انداختن تناب و یا ریسمان آن را حلقچ گویند چون حرکت آن به قسم حرکت ماردو رانی وحلقه ای می باشد

حَلَه کوره .... پریشان و مشوش

حَلَنگ حَلَنگ .... شعله بلند آتش

حُرَس .... لرزش دل که انسان از چیزی بترسد

حُرُصی .... پنجره ، درقدیم پنجره های می ساختند که به نام حرصی یادمی شد که معمولا ازچوب به شکل مربع های کوچك که بهم وصل می شد که هر چند

عدد یك پله را تشکیل می داد که روی هم قرار می گرفت
ودر هنگام روز دو یا سه پله را بالا کشیده ودر بالا
قرار می گرفت که در شبها پائین آورده و پنجره یا
حرسی بسته می شد که پله بالایی آن از مربع های کوچك
که با شیشه های رنگین تزئین شده بود روشنائی آن به
داخل خانه می تابید

خوسَنَه .... افسانه

خُول وزُول .... ترسیدن

حُولَنگ .... دشت و سیع

حُلَنگ حُلَنگ .... دوستان دوستان

خُولَکِی ....سراسیمه ، پریشان ، ترسیده

حَمُّومَک .... یك نوع بازی است که اطفال یك
مقدار خاك را جمع کرده وروی آن کمی آب می پاشند وآن
را با دست صاف کرده مانند سقف حمام های هرات

مخروطی شکل گنبدی ساخته شده و چهارطرف آن را آهسته
وبا احتیاط از زیر خالی کرده حمامك دختر پادشاه
یك مو سفید یك مو سیاه .

خادَه .... چوب بلند و راستی که رنگریزها برای خشك نمودن پارچه رنگ شده از آن برای انداختن روی ریجه استفاده می کنند

خازه .... پژمرده

خاشَه .... نرمه سیخ و ریزه های چوب درخت

خاکَش .... کیسه کلان که ازخرجین بزرگتر ودو دهانه دارد که برپشت الاغ نهاده واز آن برای بار کشی دهقانان استفاده می نمایند

خاکا ....خاکها

زدبه کلمم سقلمه وربا کا
تاکه پرتوشدم به رو خا کا
(شکوهی)

خاك شیرین .... خاکی که برای کوزه گری و تنور مالی از آن استفاده می کنند

خاگینه .... تخم مرغ را شکستانده و با قاشقی بهم می زنند که زردی و سفیده آن مخلوط گردد و درآن گاهی سبزی و گاهی پیاز و گاهی کچالو ، سیب زمینی مخلوط نموده نمك و روغن و ادویه برآن می افزایند و مانند برنج دم پخت روی آتش که شعله آن کم باشد قرار داده تا پخته شود .

خاله .... خواهر مادررا خاله می گویند

خایه .... تخم ، بیضه

خایه مالی کار مرد نامرد نیست
مرد می باید که بمالد خایه را
عنوان درشت خایه مالی
هنگام بزرگ بی کمالی
(هاتفی هروی)

خایه دبه .... شخص تنبل

خَپ وچُپ .... پت ، پنهان

خَتیُك .... نوع بازی است که توسط استخوان مفصل گوسفند که درهرات بجل می گویند بازی می شود بدین صورت که دایره ای کشیده وبجل ها را درآن قرار داده می زنند تا ازداخل دایره بیرون شود

خَجُولَه .... آبله

بادل بر(خجوله) خواهم مــــرد

دست و پا پر اوله خواهم مرد

خدابِیاره .... به کسی گفته می شود که آدم انتظارآن رانداشته و تصادفا بجا وبه خانه آدم می آید

خداوراستی .... خدا و قرآن قسم سر دستی مردم هرات

خدا و هست .... آنچه موجوداست

خَراس .... در قدیم به هرات معمول بود که یک کنده بزرگ درخت توت داخل آن راخالی کرده و یک چوب بزرگ دیگر را با چوب درازی که یك سرآن را به شتر بسته و سردیگر آن با چوب داخل کنده بسته شده و چشمان شتر را بسته می کنند که جایی را ندیده وبه دور خود بچرخد وبه اثر چرخیدن دانه های روغنی داخل آن گود کنده را نرم وازآن روغن گرفته که آن را خراس می گویند .

خَراشه .... زخمی شدن سطحی صورت

خَرَبَتَّ .... بدو معنی بشدت زمین خوردن و دیگر اینکه کسی چیزی را باعجله می خورد وبه رفیقش نگاه نمی کند می گویند چه خربس می زنی

خَرتِیرُ .... سرخکان مرخك مخملك بیماری واگیر که بیشتر در اطفال پیدا می شود عوارض آن در ابتدا

شبیه به سرما خوردگی است وبا سرفه وعطسه وریزش آب ازبینی شروع می شود پس از چند روز دانه های سرخ رنگی در روی پوست بروز می کند و گاهی سبب ذات الریه نیز می شود که در آن صورت خطر ناك است

خُرخُر .... کسی که درحالت خواب صدایی ازحنجره اش بیرون می شود .

خَرخَرهَ .... بدو معنی یکی زیرگلو و دیگری پله کردن ماش

خَرَّمه .... چنگك یا چنگ که از چوب ساخته شده وسرآن را بعد از چند سانتی فاصله گودیا قودال کرده وریسمان یا تناب را به آن می بندند که هنگام بردن پشته علف از آن استفاده می شود

خَرِفت .... تنبل و بی حال

خَرَّمبازك .... چند نفر روی هم افتادن ویا انواع

واقسام چیز ها را روی هم انداختن

خَرَمُوشَه .... خری که در مقابل باربردن حساسیت داشته باشد

خَرَنْدْ .... چیدن خشت یا آجرروی هم

خِرَه .... ناترس

خِزْ .... گام بلند برداشتن

خَزِینَه .... در حمام های قدیم محل سر پو شیده ای ساخته ودرآن آب می کردند ودریك گوشه آن دیگی نصب نموده که به اثر آتش کردن آب آن گرم شده وبرای استحمام از آن آب استفاده می کردند خزینه نام نهاده اندو به تعبیر دیگرآب انبار هم گفته می شود ٠

خَصِیْ .... حیواناتی که به اثرمستی خایه آن را می کنند مانند گاو و گوسفند

خَمارْ .... دانه ای که معمولا ازسر انگشتا ن

بیرون شده ودرمقابل آب حساسیت کاملی داردکه درد
بسیارشدیدی داشته وشخص مقبلا به این مرض شب را تا صبح
نمی تواند بخوابد

خِشتَكْ .... تکه پارچه ای که میان دوپاچه
شلوارمی دوزند وآن قسمت از شلوارکه زیرران ومیان
دوپا قرارمی گیرد خشتك نیز می گویند

خَشُره ....تنبل ، و بیکاره

خِشْ خِشْ .... صدای که ازبهم خوردن خاشه بوجود
می آید ویاپارچه آهارداده که بهم می خورد صدایی که
از آن شنیده می شود خش خش گفته شده

خَلَه .... ورم شش وچرکی شدن که براثرسرما
خوردگی شدیدپیدا می شود سینه پهلوهم می گویند

خِلَه .... نازدانه و خود ساز

خَلَه چُوُد .... چوبی که سر آن میخ فلیزی کوبید ،

ونوك آن تیز گردد که معمولا برای راندن حیوانات مثل الاغ اسپ و گاو استفاده می شود

خَلَلّی .... بهم ریخته مثلوق وبلوق

خِلم .... خل مایه غلیزی که از سینه کند ه می شود وازبینی بیرون می آید خلم گفته می شود

خِلمُك .... شخص کثیفی که همیشه ازبینی آن خل جاری باشد

خَلیفه .... استاد

خَنازِل .... غده درون گلو و نوعی از نفرین مردم هرات .

خِنجَك .... درخت پردانه که دانه سبز وریزکـــه دانه های آن خوردنی وطعم مطلوبی دارد

خَنجِیر ســار .... بوی سوختگی که از استخوان یا پشم یا چرم بلند شود ودر آتش بسوزد وسیاه شو د که معمولا زنهای هراتی دروقت شد ت عصبانیت از آ ن

به عنوان نفرین استفاده می نمایند

بگذرد سالیان که برنا بد
روزی از مطبخش همی خنجیر
(خسروی)

خَنْدَه رِیشَك .... مسخره ، و تحقیر کردن کسی

خَنْدَه سُورِي .... ختنه ، سنت کردن ، که یک قسمت کوچکی از پوست آلت تناسلی را قطع می نمایند که قبل از بریدن توسط نی بومی که وسط آن راشق داده توسط آن پوست را بی حس می نمودند

خَنْیازَه .... خمیازه حالتی که در اثر خستگی و کسالت و بی خوابی یا خواب آلودگی در انسان پیدا می شود که مردم هرات به آن فاجه هم می گویند رسم است که اگر کسی در جمعی خمیازه بکشد باید به سینه خویش بزند

آنچنان کز عطسه وز خمیاز
این دهان گردد به ناخواه تو باز

خَوْ .... خراب

خُجُومْ .... خوشه انگور بدون دانه

خُرْجِیْنْ .... کیسه ای بزرگی که از وسط دو دهانه دارد و درآن لباس یا خوراکی و یا چیز های دیگر مــی گذارند وبه ترك اسپ می بندند

خَوْرَفتهَ .... بی حال وارفته شل مثل

خُوَرْدَنْ .... اندازه

خُرَدُمْ .... آله جنگی که از چرم های بریده شده باریك که به شکل شلاق بافته وسرآن راتکه فلزی مدوری بسته وبه کمرخویش بسته می کردند و از آن در موا قــع جنگ استفاده می کردند

خُورَكْ خاکی .... حیوان خزنده که به رنگ خاکستری می باشد دارای چندین پا وجسم کوچك که به قول هراتی ها اولین خزنده که گوشت انسان را بعداز مرگ به داخـــل

قبر می خورد

خُرُوجِ .... آتش بدون شعله که به زیر خاکستر پنهان باشد

خُروس بُنُگ .... صبح وقت روز

خُسُرُ .... پدرزن

خُسُربُوره .... برادرزن

خُوش خُوشَکْ .... آهسته آهسته

خُوشْلُوْچَه .... خواهرزن

خُوشُوُ .... مادرزن

خُلفَه .... نام سبزی که با روغن پخته می شود و خورو است وبه آدم های داغ دیده، ورنج کشیده هم اطلاع می گردد

خُمْ .... ظرف سفالینی که در قدیم جهت انبار گندن وحبوبات یا متاع ذی قیمت درآن نگهداری

نغمه سر شار

بیچاره قمار باز و سیه بخت نگون سار / ای مفلس بیکار
از کار بد تو همه مخلوق دل افکار / ای تنبل بی عار
ای جزگر[1] سودخور[2] تو چنبن[3] زشت و پلشتی[4] / الدنگ[5] سرشتی
همیشه بگیری تو گروپتو[6] و بیزار[7] / ای کاکه[8] بیکار
زین پیشه تراهیچ نباشد به جزاز ننگ / ای کاکه الدنگ[9]
یا اینکه زنی لنگی[10] به سریک بره‌طاقدار[11] / بیهوده بگفتار
با بای قمارباز توبلب گوررسیدی / پس چرس کشیدی
از توف توف واز کخ کخ[12] تو خلق به گفتار / بر تخت سما[14] وار
تودر وازه[15] واکن که غلامی به جهز گر / ای ولك[16] بولر[17]
یا لاف زندیا که کند توف توف نصوار[18] / همواره به نشخار[19]
حیدر (اسیر) زین گپ‌گا جنگ خریدی / بد بخت چه دیدی
وردار (رحیم[22] گریه) بزن با زتودو تار[21] / یك نغمه سر شار

می کردند خنب هم گفته شده

بیا ساقی از خنب دهقان بیـــر

مئی در قدح ریز چون شهد و شیـر

(نظامی)

خُمرِیْ .... مشك آبی که از لایه های نازك شده لاستیك ماشین ساخته می شود .

خُونَه بِیْشُونْ .... خانه کوچکی که در عقب خانه بزرگ ساخته شده و روزنه نداشته باشد خونه بیشون گفته می شود

خالْدارْ .... کسی که دربدن و صورت خود خـــال کوبی کرده باشد

خُنْچَه .... طبق چوبی چهارگوش که درآن میوه یا شیرینی یا چیز دیگری بگذارند ودر روی سر از جا بـــی بجای دیگرببرند که معمولا در عروسیهای هرات از آ ن

برای رخت بری و شیرینی خوری بکار گرفته می شود

خُونه سیاه .... پارچه ای ضخیمی که ازموی بز بافته می شود و معمولا عشایر ودامدارها از آن بـــه عنوان خانه سیار استفاده می کنند .

خِیکْ .... مشك ، ظرف چرمی بزرگ پوست گوسفند که آن را خیکی پوست کنده و آن را دباغی می نمایند و در آن آب ، یا دوغ ، ویا شراب بریزند که معمولا درقدیم سقاب های هرات برای آب آشامیدنی اهالی استفاده می کردند و ازاین طریق امرارمعاش می نمودند

خَیرَه ، .... کجا می روی

دارْدارْ.......... سرصدای بیجا و نا مفهوم

داش گَرْ .... صاحب داش یا کوره آجوپزی یا خشت پزی

داكْ.......... پسته

داکِیْ .... نامه رسان

دالبازْ .... آکربات باز کس که ورزش آکربات می کند

دالُونْ .... دالان راهرو سرپوشیده دهلیز کوچه باریك یا راهرو منزل یا کاروانسراکه بالای آن خانه ساخته باشند ،دالانه و بالان هم گفته شده

دالُونْچَه .... دالانچه دالان کوچك

دایَكْ .... درهرات رسم برآن است که بعدازاینکه کشاورز گندم ها را خرمن و ازکاه جدا می نماید هنگام جمع کردن محصول یك مقدار گندم را بطورصد قه برای

افراد بیچاره آن روستا تقسیم کرده وگیرنده به طـــور ده یك گرفته دایك گفته می شود

دَبَنگ .... هیکل دار وبدون فکر

مستزاد

قومی که ملنگ اندوپلنگ اند و دبنگ اند.

دیوانه ومنگ اند

(واله هروی)

دَبُس .... چاق وبه آدم های خیلی تنو مندهـــم بکاربرده می شود

چلیکابس که زده مرمی به سینه دبس تو

گوشت تو خوردن گوشه اوروسك بچه بـــرو

دَبلِی .... ظرف فلزی کوچك که برای نگهداری نفت دم دستی استفاده می شود

دراندازـ.......... در چوبی معمولی که بعدازدرب ورودی

سرای نصب گردیده که صحن سرای عقبی را از درب ورودی حیات جدا می نماید

دَرْ دَهَنِیْ .... سیلی زدن بدون مقدمه

دَرْ گرفته .... سوخته و نفرین هم بکاربرده می شود

دَرَنْگ دَرَّنگ .... زیادتردر حالت تشبیه گفته می شود مثل چوبی که خشك باشد و یا کنار شئی مرغوب چینی مانند کاسه و غیره می زنند درنگ درنگ گفته می شود ·

دَرّنْگَسْت .... هرچیزی که از دست بیفتد وصدایی که از آن تولید می شود درنگست گفته می شود

دَرَنگ پُرَنگ .... صدای ناهنجار ونامفهوم و یا چند شیئی که دست جمعی بهم بخورد صدای تولید آن را درنگ وبرنگ می گویند ·

دریانوش .... شخص با سخاوت

دَرِیشِی .... کرت شلوار

دستاس .... آسیاب کوچک که دارای دو سنگ فوقانی وتحتانی که توسط یک دسته چوبی آن را با دست مــی گردانند

دَستَغَلَب .... دزد

دستگاه .... مسخره

دستکول .... کیف زنانه

دستمالید .... چیزی که زیاد با دست گرفته و آلوده و کثیف و بژ مرده شده باشد

دَستَنبُو .... میوه خوش بو و خوش رنگ مانند خربوزه خیلی کوچک که با دست جا می گیرد و از آن برای بو کردن استفاده می شود .

دَشلَمَه .... آب نبات

دَغَلْ ....فرو مایه مخوگر

دَگَرا .... دیگران

دِگبرُ.......... دیگ میسی بزرگ

دِگگیرْ .... دیگ گیر پارچه ای ضخیم که به شکل چهار گوش دوخته شده و از آن برای برداشتن دیگ از روی اجاق استفاده می نمایند

دِلْ اَنْدَروا .... پریشان ، نگران

دَلاّك.......... آرایش گر ، سلمان

دِلْ دِلْ .... وسواس

دِلَ گوش .... قسمت تهتانی بیرون گوش که نرم وبدون استخوان است و بجای کلمه فحش هم از آن استفاده می شود

دَلَنْگُنَ .... آویزان

دِلهُورَه .... در حالت ترس و پریشانی بسربردن

دَلِیرُاً .... دلیل ، یا تخمینا

دَمْ .... لحظه ، هنگام و وقت ودم طرف تیزی کارد و شمشیر دم آلت شبیه عنبان که برکوره های آهنگری وزرگری بکار گرفته می شود

دَمْدَه پَنْجْ .... دنده پنج تکه چوب گلفت که به شکل مثلث ودارای یک دسته کوچک می باشد معمولا برای عقب آمدن موتر ، ماشین از سر بالایی

دَمْ هَسْ .... آوازی که از روی خستگی شدید بیرون آید

دَندُون قِرِچْ .... درحالت خشم و غضب دندان ها را روی هم گذاشتن

دندون گراز .... دندان بلند کسی که دندانهای پیش رویش بلند باشد

دَنْگْ .... سوته ، چوب دستی که چوپانها هنگام

چرای گوسفندان همراه دارند

دَنگَاوِی .... جنگی

دُو .... میدان

دُودَوَك .... جاندار شبیه کبك که بیشتر درمرغان خانه بوجود می آید

دُوپَتَه .... پتو که به حروف پ تشریح شده

دُرِدُونَه .... نازدانه

دُورُو .... داخل

دُودِهْ .... فحش بگوی

دُرُونَه .... دورانه یا نوع بازی هراتی به نام دورونه بی سرك که یك پتو یا دستاررا خوب تاب مـــی دهند و سر آن را گره می زنند چند نفر گرد هم مـــی نشینند ویکی آهسته آن را بر می دارد پشت سرفــرزد دیگربعداز دور خوردن به نحویکه طرف نفهمیده می گذارد

و خودش به زودی بجایش می نشیند اگر طرف فهمید که دورونه را عقب سر آن می گذارد بزودی برخاسته ودورونه را گرفته ، پشت نفراولی می دود تا او را بزنند هر گاه طرف توانست به زودی بجایش بنشیند حق زدن را ندارد و در غیر آن تا بنشیند دورونه می خورد باز نفر دومی دور حلقه گشته و آن را پشت سر دیگر ی به همان ترتیب می گذارد

دُرّه .... آله یا وسیله تهذیبی شرعی که درزمان حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) مرسوم بود اینک در افغانستان برای زدن گناهکاران شرعی درمحاکم ازآن استفاده می شود

دُوغ و دَق .... دو نفر دوست که همدیگر را دیده و تعارف می کنند تا ظهربه خانه یگدیگر رفته ویکی به دیگری از روی دوستی ویک رنگی وخودمانی

که باهم دارند می گویند دوغ و نق داریم که باهم بخوریم

دُوكْ .... چوب مخروطی شکل باریک که در آن پشم و کرک توسط چرخ لیکلیکی ریشته می شود .

گفت غو ئی مه ببر و مفلو کم
که کلا ونگ چرخم و دوکم
(شکوهی)

دُوَلْ .... اندام با قیافه

دُو لاب .... اکشاف کوچك در دار که به دیوار خانه درست می کنند

دُولَخْتْ .... خاکباد

دُاُمُ .... بر آمدگی که در بدن به اثر گزیدن حشرات و بعضی از امراض بوجود می آید

دُلُمْبَهَ .... معمولا برای آدم های چاق گفته می شود

دُلُبهِ آبِی .... خزنده ای که دربین آب زندگی می کند از کمر روبه پاسن زیاد چاق و فربه و رنگ آن تقریبا زرد می باشد

دُلُمُلْ .... دانه های نارس گندم لوبیا نخود

دُولهَ .... آواز گرگ یا شغال

دُمَبکْ .... حیوان دمدار مثل گاو که همیشه به اطراف خود دمش را دورمی دهد وبه افراد چاپلوس هم گفته می شود که به دنبال اشخاص پولدارمی دوند که فلانی به دنبال فلانی دمبک می زند که زیادتر دمبک زدن را سگ انجام می دهد

دُمبُول غازَه .... انتهای نشیمنگاه

دُوملَگُو .... مرغ دمب لکه و یا کوتاه

دُمرُو .... به پشت خابیدن

دُو مُشتَکا .... با دو دست زدن

دُنبال .... عقب

دُونَه .... زخم

دُوَه دُوَه .... صدای علامت خوشی

دُهُلْ .... طبل بزرگ

دُهُلَكْ .... طبل کوچك

دَه دَه .... خواهر یا صدا کردن خواهر

دَه رُوْ دَه رَنگ .... مضبض و دو روی که جلو روی یك جور گپ می زند و پشت سر چیز دیگری می گوید

دِیپْ دِیپْ .... علامت تعجب که اشخاص لا بالی استفاده می کنند

دِیپَلکِیْ دَمْ .... استمال لفظی ، صدای نوعی از موسیقی محلی که به توسط دایره محلی زنان هنگام عروسی می نوازند و به عنوان تعجب مرسوم شده که با شنیدن کار تعجب یکی بدیگری می گوید دیبلکدم ، دیبلکدم نشاره

عروس تموں نداره

دِدُیدُ .... صدای بوق ماشین که برای اطفال فهمانده می شود

دَیرَه .... دایره ضرب

دَیرَه دَست .... نوازنده دایره

دِیک دِیک .... از شدت سرما شدید لرزیدن

دِیک کَک .... بازی برای سر گرمی اطفال که سر خویش را پنهان نموده و بدون مقدمه نشان دهد دیک کک گفته می شود وبه زنانی که دل شان نمی خواهد صورت خود را حجاب نمایند ظاهرسازی نموده و به حجاب تن در می دهند

دِینگ با .... گود یا کرق که به سمنت ساخته شده بالای آن چوب بزرگ که سر آن آهن مدور سوراخ دار نصب شده و به حرکت در آوردن چوب بالای توق که بر از

شالی و یا چیز دیگرکه جهت پوست کندن یا خورد شد ن چندین ساعت کو بیده می شود که چوب و آهن آن را دینگ پاه گویند و ظرف چو بین یا سنگی ترا شیده یا سفالین نیز شبیه توق د رست می کنند که توسط چوب کوچکتر از دینگ پاه بوده به د ست بلند کرده و با لای حبوبا ت داخل ظرف جهت پو ست کندن و خوردکردن می کوبند که توقچه گفته می شود بسا جاها توق درزمین نشا نده شده توسط د ست کار گرفته می شود و توق سنگ هم گفته می شود .

دِیگدُون .... دیگ دا ن یا اجاق

دِیگلُوه .... چوب مخروطی شکل با یک نوک تیز که قسمت تهتا نی آن یک چوب سوراخدار به شکل دا یره قرار می گیرد که برای ریشتن پشم وکرک از آن استفا ده می نمایند و به آدم لاغر هم گفته می شود

رازِبنَه .... نردبان

رَبّنا .... سیلی زدن بروی کسی

رَخنَه .... راهی را گویند که از یک قسمت از دیوار باغ و یا خانه به صورت کمی منهدم شده واز آن عبور کردن را رخنه گویند

رَسَد .... تقسیم ، قسمت ، یا مقدار سهمیه که به نفر تعلق می گیرد

رَسمُون ....ریسمان ، تناب

رِشتَن .... رسیدن

رِشک .... تخم شپش

رِشمَه .... ریسمان باریک

رَف ....طاق اطراف خانه که در بلندای یک متر ونیم درزمان قدیم به خانه های خود می ساختند

رَفیق .... رفیق ، دوست

رِدگاتْ .... کوت خارجی که به رنگ سبز ماشی و دارای چهار جیب و سر شانگی باشد

رَکابِی .... چراغ فتیله دار قابل انتقال یا فانوس

رَگْ .... بدو معنی یکی زهر آب کردن ودیگری عصبانیت و رنجش در یک کلام

رِگ .... شین و ماسه

رِگْچهَ .... شین وماسه ریز

رَمْ .... وحشت و فرار

رَمَضُونِی .... در شبهای ماه مبارک رمضان بعد از افطار جمعی از بچه های یک محل جمع شده وبه درب خانه ها اشعاری می خوانند که آن را رمضانی می گویند

رمضان رفته روبم چیـــــری
خر بار کرده گوشت کچـــــری

رمضان یارب یارب رمضان

السلام مالیك ماه رمضان

رَندِه فغان .... رنده بزرگ نجاری

رَنگ زردك .... شخص مریض ورنگ زرد

رِنگَس .... زیبا داسرار کردن درجبری که اطفال از بدرو مادرخودمی کنند رنگس می‌گویند

رَوانك .... لیواس

رُوبُوش .... نا محرم

رُوچه .... نوع انگور قرمز وسبز که دانه های ریزداردواولین انگور ای است که رسیده وبه دست می آید .

رُوش .... ردیف

رُوشُوه .... سفید آب که از حرام مغز ساخته شده عبارت از مایه سفیدو چرب است که دراستخوان کمر

حیوانات بوده مخصوصا از گوسفندان استفاده نمود وبا سنگ‌رو شوه خمیر کرده بعدا زسه روز آن رابر داشته وماننند قروت گردکرده می گذارند تا خشک شود واز آن برای شستن بدن درحمام استفاده می شود

روغنداق .... شیئی فلزی دیگ مانند که دسته بلند دارد و روغن درآن سرخ می کنند

روندوك .... گونی متری که متراج آن زیاد باشد

ریجه .... تناب که برای پهن کردن لباس از آن استفاده می شود

زارِنُجَهٗ .... ناله وزاری عذر کردن توام با گریه

زاغ و زِیُقْ .... خورده ریزه که معمولا به بچه های یك خانواده گفته می شود

زَرَآو .... ادرار

زَرّدَمْبُوكْ .... رنگ زرد

زَرداَك .... ترویج

زَردُو .... آب زایدی که از ماست بیرون می شود به تعبیر دیگرکه هراتیها از آن به صورت تتریـــن استفاده می کنند

زَرِيكُ .... بازی است که با استخوان مفصـــل گوسفند که بجل نام داردوبرعکس ختیك بدون دایره بازی می شود

زَرنِقْ .... زرنیخ نام ارسنیك جسم معدنـــی مرکب از گوگرد وارسنیك به رنگ سرخ یا سفید یـا زرد که از آن پودری ساخته شده وبرای ازبین بردن مــوی بدن درحمام استفاده می شود به کنایه هم آمده است که مردم هرات با پول کمی که چیزی می خواهند بخرنــد طرف می گوید زرنق بخر

زَرُ و زَقْمُ .... به غذا بی بیش پا افتاده گفته

می شود

گفت نه نه جان اگر تو زن بکنـــی
سر پا خورکمی فینن بکنـــــــی
دل واونده مم قرار میشـــه
زر زقم تم به بـــار میشه
(شکوهی)

زَغَندُ .... چوب کنده خنجك که به کلی سوخته وآتش خالص سرخ رنگ که از آن باقیما نده باشد وتکه گوشت سرخ بدون چربی پخته شده که نشاریده وازهم جدا نشد ه باشد زغند گفته می شود

زَلُوُ .... زالو کرمی است درشت وسیاه رنگ که درآب زندگی می کند بد نش نرم د هانش دارای سه فـــك اره مانند که با آن پوست بدن انسان یا حیوان را سوراخ می کند اورا می مکد گاهی اورا روی زخم ودمبل

می گذارند تا خونهای فاسد را بمکد که در ناحیـــه
چهارم هرات محله ای است به نام زلو اندازها ۰
زَنبَرَه......... وسیله ای است که از دو چوب دراز
که وسط آن را با منك و یا از چوب به شکل تا بوت مانند
هراتی ساخته که از آن دو چوب چهارد سته به وجود می
آید که توسط دو نفر حمل ونقل می گردد واز آن برای
بردن سنگ ، خشت ، خاك و غیره استفاده می شود ودر
کتاب تحفه الاحباب به شکل نادرستی تشریح شده است
تحفه الاحباب ۰ گلیمی باشد یا مشکی ازدو طرف چوب
در بسته که خشت زنان بدو گل وخاك کشند و بدان چوب
ها آن را برگیرند فرهنگ عمید ۰ سبدی که چهارگوشه
آن چهار دسته چوبی دارد و در آن خاك یا خشـــت
یا چیز دیگرمی ریزند ودونفربرمی دارند زنبل هـــم
گفته شده

زَنجِیر .... معروف است

زَنجیرَك .... زیب شلوار

زَنکا .... زنها

زَنگ .... زنگار که به روی آیینه وشیشه می نشیند و دیگر شعاع آفتاب که (عمار) گوید

خوشه چون عقد ثروبرگ چــــو زر
باده همچون عقیق و آب چو زنگ

زَنگ .... معروف است

زَنگوُلَه .... زنگهای کوچکی از برنج ساخته وبه گردن اسپ و شتر وغیره حیوانات می بندند

زَنگیچَه .... عینك دست یا آرنج

زَوالَه .... مقدار خمیری که به اندازه نان از خمیر جدا شده وبرای بختن آماده می گردد

زُورُك .... دنبل زخم اذیت کننده چرکین که از

کثیفی خون بوجود می آید

در سینه تبر کلرز داریـــم

ازدمبل و دانه سوز داریم

زُقْ زُقْ .... جای زخم چرکین که درد خفیف دوام دارد

زَولانَه .... وسیله ای از دومیله آهن یک متری که دوسر پائین آن با حلقه ای که یک سر آن قبل از حکم صادرشده درباره زندانی باز است وبعداز محکومیت به پای زندانی انداخته وآن را تاآخرروزمحکومیتـــش توسط آهنگر ریت کرده ودوسر دیگرآن به بندازار یـــا تنبان محبوس بسته می گردد

زُولَکْ .... دوله و کاواز بچه سگ یا ترله سگ

زِینْبَلَهْ .... تیز وبی نتیجه رفتن

زِیبَکْ .... جست و خیز زدن

زِیجُ ·········· کوچك

زِیَرزِیَرَ ·········· پر حرفی کردن ودم گوشی گپ زدن که مفهوم نباشد

زِیرَكَ ·········· دانا ، هشیار

زِیقَ ·········· خورد

صد چوغك با زاق وزیقش نیم منه
ما گاو مکشم که رونی سی منه

زِیکوُیَكَ ·········· مسلسل ثقیل

زِینُگَسّ ·········· بهانه گیری اطفال توام با گریه وزاری

زِینُجَ ·········· ریز کوچك

سازنده .... نوازنده

ساکِت .... بریز

سالان .... خورشت

سام .... نشان دادن قدرت

سَبزَه .... زن گندم گون

سه بُجُل .... بازی که توسط آن قمار می زنند

هم درسه بجل یك یك ما قابل کاریم

سرگرم قماریم

سُپُسته .... بازی که با آن قمارزده می شو د

عبارت از سه ورق پاسور می باشد که یکی آن سرخ و دو

دیگر آن سیاه است و با دست گرفته وآن را به صورت

چپه روی زمین می اندازند تا طرف یا نفر مورد نظر ورق

که خال سرخ دارد پیدا نماید سپته گفته می شود

سَبَلَّت .... بد بیاری اندر بدبیاری

سپلشت آید ومرگ آید وزن زاید ومهمان نز در آیـــد.

سُبُرزِی .... یك نوع تفرین به درد سبرز مبتـــلا شدن است.

سُتُرّنجی .... فرش نخی که از پشم وپنبه بافتـه شده است.

سُتُنگ .... پهلوان نامی، نامدار،

سخ زدن .... سیخ زدن تحریك کردن وبرای جـــا کردن کاه و گندم وجوهم که درکاکش یا جوال جا می کنند می گویند که سخ زدن تا زیادتر جا بگیره

سَخُل .... سیخول جانوری است که برتن خارها دارد که جوجه تیغی هم گفته می شود

سُرا .... خانه، حیات، منزل حویلی

سَراچه .... حیات و یا خانه و یا سرای کوچك

راگویند .

سُراتُونْ .... مرض سرطان و نوعی از نفـــرین

هراتیها

سَرپِچُونْ .... سرگردان ، حیران

سَرتَراش .... کسی که سرکسی را از راه می بردو

یا به او حقه و کلک می زند گفته شده .

سَر تُور .... سر شوخ دلاور سر دستك یك دسته

سَرداوَه .... سردابه قبر کهنه وبزرگ را گویند

سُرسام .... به شخصی مریضی گفته می شود کــه

ازشدت دردبنالد وجمعی خوش گذران دور آن را گرفته

وشروبه سرو صدا وحرف زدن های بیجا نمایند وحوصلــه

مریض سر رود و سر آن گیج شده واز حالی به حالـــی

شود سرسام گفته می شود

سُرشُندِی .... نوع گله بازی یا توشله بازی

اولین کسی که گله خودرا برسرمات می نشاند

سَرِ غَلَطْ .... اشتباه شدن

سَرَكْ .... خیابان

سُفَدْ .... خوش خبری

سُفَدَ مَخْ .... سفید بی نمك و بیش ازاندازه

سَکُوتَه .... سه یا چندین نفر گردهم نشسته صحبت خصوصی کنند

سَکُنْجِی .... زاویه اطراف خانه یا کسی که راه فرار ندارد

سَمَاوَارِی .... قهوه خانه

سَمَنُوْ .... نوع خوراك شبیه حلوا که ازشیره گندم سبز با آرد می پزند بیشتردرایام عید نو روز ومیله (جشن) چهارشنبه اول سال دهاتی های هرات باخود می بردند

سُمُوچ .... سمج نقبی یا دفینه که در زمین کنده باشند همچون خانه ای

شوبدان گنج اندرون خمی بجوی
زیرآن سمج است بیرون شو بدوی
(رودکی)

سُنُگرُ.......... شخص چالاك و قوی

سُنُگلاخ .... زمین پر سنگ یا سنگستان

زمینی همه روی او (سنگلاخ)
بدیدند درشت وبه پهنا فراخ
(عنصری)

سُنُگوُ.......... سنگ آب درزمان قدیم به هرات کنار چاه آب حوض کوچکی ساخته ظرف را داخل آن گذاشته وآب می نمودندآب اضافه که از ظرف به داخل آن می ریخت به خارج از حیات هدایت می شد

سَنگ لَحَد .... سنگی که زیرسر مرده درقبـــــر می گذارند

سَنُوَك .... علف خود روی با مزه وطعم ترش

سُوِچ .... کلید برق

سُوچه .... مقبول ، خوشکل ، زیبا

سُوتَه .... چوب قرصی به اندازه یك متروا ندی که کاکه های هرات وبا شخص مدعی دار از آن درمواقع خطراستفاده می کردند

سُتُره .... پاك ، تمیز

ازچه مسواك است سنت گوش کن

ستره دندانت نگه کن هوش کن

سُودای دَمَه .... غنیمت بودن لحظه

سَر .... افشا ، فاش

سُرچی مال .... شریرو با جت

سُورسُورَك .... در گوشی گپ زدن

سُوزَنَك .... یك نوع گیاه خوردنی است

سُوسُلَنْگ .... مرغ کوچك پا بلند و پرها پش به

شکل خاکستری وسفید می باشد واغلب درزمستان پیدا

می شود وبرای آدم مریض و لاغر هم گفته می شود

سُوسُودِل .... متردد ، هردم خیال

سُغُلْمَه .... با انگشت به بغل کسی زدن

زد به کلمم سلقمه وربا کـا

تا که پر تو شدم بروخا کـا

سُوك سُوك .... نق زدن وبه تعبیردیگر می

گویند که شکمم ازگرسنگی سوك سوك می زند

سُنْبات .... دوخم گرفتن

سِیال .... هم چشمی کردن رقابت کردن یا رغیب

بودن

سِیاه سَر .... زن بینوا ، عیال

سِیاه سُلْفَه .... سرفه شدیدکه اطفال درهرات
بدان مبتلا می شدند وچهل روز درآن گرفتار بودند در
هرات رسم بدان بود که در منطقه ای منارهای تاریخی
هرات بین چهار منار مشهور نهر انجیل روی قبر یکی از
شاهزادگان تیموری سنگ سیاه منقوش و نوشته شده ماست
می ریختند و اطفال به عنوان شفا ماس را می لیسیدند
تا ازسیاه سرفه جلوگیری شود یا ازشدت آن کاسته شود

بیوی مرا به زرگری افکنده ای شگفت
بی کاه ودو زردم وهمواره سرف سرف
(کسائی)

سَیْلُ .... نگاه

سِیمَارُغ .... سمارق قارچ نباتی است که
از جای نمناك مثل چاهها وغیره می روید ویك نوع آن
سمی و دیگری خوردنی .

(استاد منجیك)

یاد نداری که بر بهاری جدت

توبره برداشتی بدی به سیمارغ

شاخشـــونه .... اباورزیدن ازکاری

شاشه .... زرآب یا ادرار

شاف .... وقتی طفلی به مرض قبض وگرفتگی معده مبتلا می شد با مقداری نبات و نمك که نبات را باآتش گرم نموده نمك برآن می افزایند وبعدآن را ازته پای یعنی از مقعد داخل می کردند که بعداز مدت کمی شکم آن عمل را شاف می گویند

شاگِردَكْ .... بدومعنی ، امتحان کردن در خرید فروش ووسیله فلزی که باآن حبوبات را برمی دارند

شالَه جُولْ .... رخت ولباس

شاه کار .... کارمهمی انجام دادن

شَبّات .... نقشی که از پا بهتر برروی خاك بر می خیزد

شَبّلْ .... بازی محلی که باسنگ صیقل شده مدور

کوهی انجام می گیرد .

شُشتُرُوف .... کلمه ای است که در توسله بازی محلی هرات بکاربرده می شود

شَخ .... استوار ، سخت

خرامیدن کبک بینی به شخ
تو گویی زدیبا فکند ست نخ
(بو شکور)

شَخُل .... پارچه ای که به اثر کثیفی وچرکین بودن کلفت ودرشت می شود .

شَخ وتَرُنگ .... محکم و استوار

شِرکُجا پِیشُتَرَك .... بازی دست جمعی محلی هرات که به دو دسته تقسیم می شوند که هر دسته یك استادو یا سردستك دارند اول تروخشك انداخته هریك از این دو دسته که برنده شد افراد خود را به

جاهای نا معلوم پنهان می کند سر دستک دسته برنده
باسر دستک دسته بازنده وافراد آن روبه طرف محل
پنهان شده ای دسته برنده می آیند وباهم این کلمات
راتکرار می کنند شرکجا بیشترک ای قلبه پوچ سر دستک
دسته برنده می گوید پوچ تا اینکه به نزدیک محل
اختفاع می رسند سر دستک بلند فریاد می زند حـــر
یعنی حمله افراد بازنده فرار و افراد پنهان شده بــه
دنبال شان می دوند هرکدام راکه گرفتند ازهمان محل
گرفتاری بر پشتش سوار شده تا به محل شروع بازی سواری
می خورند

شُرُنگُست .... صدای شکستن شیشه و چینی

شُرُنگُ وبُرُنگُ .... بازی کردن اطفال با ظروف
چینی غذا خوری

شُغلَه .... چربی ، گوشت

شُعْلَهٔ زَرْدْ .... به آدمی که از شدت مریضی رنگش زرد شده وضعیف گردد خصوصا برای زنها گفته می شود

شُعْلَهٔ شُورَه .... محلی از بدن انسان که توسط تصادف کردن وزمین خوردن ویا جنگ کردن که زخمی شده باشد شعله شوره می گویند

شِفْتَه .... محکم کردن تهداب خانه

شَفْتَلْ .... نوعی علف که رنگ سبز روشن وبرگ های مدور دارد

شِقْنَه .... لجوج

شقنیه عنیه و بد خلقـــه

چینها بولری بدر تر قـــه

شَكْ شَكْ .... بازی محلی که با بجل انجام مـــی دهنــد

شَگُوم بَدْ .... فال بد

شلمچک .... چسپانده

شَپَن .... صدای نابهنگام

جمبازه مده زلف که هیدگو نخوره دل

دل از سر زلف تو شلپس به زمین خورد

شَپ .... صدای که از ریختن آب به روی زمین

بوجود می آید

شَپ شَپ .... صدایی که با ضربان دست در بین

آب تولید می شود

شُمبُل غوزه .... کسی نمی خواهد کاری را انجام

دهد می گویند شمبل غوزه در نیار

شمله .... شاخه منديل يا دستار يا عمامه

شنگ شنگ .... صدای که از بهم خوردن فلز

بوجود می آید مثل بهم خوردن پول خورد

شده گان .... غریب ، بیچاره ، عاجز

شُوُر .... طعامی که نمکش زیاد شده باشد

کار بوسه چو آب خوردن شـــور
بخوری بیش تشنه تر گـــر دی
(فردوسی)

شُوُروا .... آب گوشت

شُوُرواخُور .... رد رو نوکر

شُورِه .... کود انسانی

شُورِه کَش .... معمول است که مستراح های خودرا به کوچه باز می کنند وافراد کشاورزمزدورهایی دارند که از خود شان یك درجه پائین تراند وساعت (٤) صبح آنهارا به شهر فرستاده تا شوره وبه تعبیردیگرکود انسانی را از شهر به روستا ببرند این افراد وقتیکه وارد شهر شده اول به نانوایی ها مراجعه کرده وخاکستر تنورهای آنهارا به خاکش ها جاکرده وتوسط الاغ روانه

کوچه پس کوچه های شهر شده ودرهرمستراح خاکش‌ها را
خالی کرده وبه شکل آبخوره که بناها از شبن وسیمان
سمنت درست می کنند درست کرده ومواد فاضله یعنی
کود انسانی را ازداخل مستراح کشیده ودر آبخوره ریخته
وآن را بهم می زنند تابکلی گدو یا قاطی شود و سپس
آن را به خاکش‌ها بارالاغ کرده وبه روستا برمی گردند
ودرزمین های زراعتی خالی می کنند به این افراد شوره
کش گفته می شود ۰

شُوشُلَه .... آبی که از ناودان سرازیرمی شود
ودرزمستان در شبهای سرد یخ می بندد شوشله گفته
می شود

شُولَه .... غذایی مخصوص هرات که از ماش وبرنج
وروغن وادویه پخته می شود ونیمه مایع می باشد

شَلَ مُشُل .... تنبل ، زهوار دررفته

شُولَه .... آدم بی حال وارفته

شُوْمُڑَه بـُـولِی .... یك چهارم روبیه یا افغانی

شُونَه شُونَه گگ .... به اشخاص تنبل که ازکار عبا می ورزند گفته می شود

ښوَه .... سربائینی

ښوَه شُو .... داخل شو

ښیار .... شدیار زمینی که گاورونی کرده باشد وحاضربه کاشتن تخم

ښیرُیَخ .... بستنی

ښین .... صدای اسپ

ښینَك .... شاهین

عالِلَلا .... علا لا

عا للالای گل گنـــدم

گازتر کجا بنــــدم

عُذلِی .... درست

عُرّابَه .... عراده وبه استلاح درهرات بـــه زنهای بدکاره وفاحشه هم نصبت داده می شود

عَرْعَرْ .... آواز الاغ

ازو بالا می آیه عرعر تـــو

زنــم اوسار چرمی بم سر تـــو

عُرَقْچِینْ .... کلاه که ازنخ سفید باریك به شکل طورمانند خیلی ریز بافته می شود

عُقْنَه .... ادا در آوردن

عَلِیْزْ .... جفت لگد زدن حیوانات مانند اسـب وخر

عُلِیمِزِیْ .... قومی که اهل سنت وجماعت هستند

عَلِی لُمُبَک .... چوبی که به طول تقریبا یك متر ونیم که مرکز ثقل آن را به روی یك بلندی می گذارند ودونفربه دوسرآن می نشینند وپائین وبالا می روند الا کلنگ هم گفته شده

عِمالُه .... تنقیه ، اله ای که داروتوسط آن به مقعد داخل می شود

عُوُعُو .... صدای سگ ، بانگ

فتاده عو طبل طغرل برابـــر
گریزان ز بانگ سواران هزبـــر
(اسدی)

غَبْ غَبْ .... گوشت زیر زنخ

زنخ داری به مثل سیب لبنـان

از آن غب غب ببرون آید انـوار

غُتُمبَه .... چاق بیش از اندازه که دو یـد ه نتواند

غَجَرَه .... هنس سگ

غِجْ غِجْ .... صدای دو چوب که بهم متصل وحرکت داشته باشد

غِفْ .... جفت به کنایه هم ازآن استفاده می شـود .

غِقْ .... جیغ صدا

غَلْتْ .... غلتیدن غلت زدن

به پیش بغلتید و آمغ به خاك

زخون رخش خاك همرنگ لاك

غَلَیْگَرْ.......... شخصی که ظروف مسی را با قلعی سفید کند

غَشُو .... آله فلزی مانند ناوه دان کوچک که دوطرف آن مثل دندانه اره وتوسط آن گردو خاک بدن اسپ را پاک می کنند

غَمْبُو .... کلمه فحش است در هرات

غَمْچِبُنْ .... شلاق

غَو .... گوشتی که به تنور پخته شود در هرات رسم است که گوسفند را کشته وپوست کرده وشکم آن راتخلیه وشسته وجسم آن را بدون این که خوردکنند به صورت سرچپه یا به عکس که دمبه آن بالا باشد بدو پا ی توسط میله آهنی بین تنور پر از هیزم در حالی که یک دیگ مسی به وسط تنور برهیزم و آتش گذارده شده آویزان می کنند و اطراف دیگ بین تنور آتش شدیدبرا فروخته شده تا گوسفند پخته شود ودمبه آن به مرور زمان آب گردیده

تا به گردن سرازیر شده وبین دیگ بریزد بعدگوسفند
که پخته شد برداشته بین یك ظرف میسی بزرگ گذارد
وبه دسترخوان و یا سفره گذارده شده و مهمانان
اطراف آن نشسته نوش جان می کنند ویاآن را تکه تکه
تقسیم کرده نوش جان می دارند که لذت آن گوشت تا آخر
حیات انسان می ماند خدا نصیب کند بدان گوشت غو گویند

غُرمُبلو...... ...... نام سگ

غُورَه .... انگور نارس و خام

غُوزَه .... دانه جوز مانندی بود که در آن
پَنبَه می باشد

غُوشادُ .... فضله الاغ

غُوّطَهُ .... کسی که درهنگام شنا سررا زیرآب
فروبرد

غُطَسُ .... بند آمدن نفس

غُوطهٔ گِیرَ .... کسی را بی خبرو نا گهانی گرفتن

غُل غُل .... جوشیدن آب

غُلُورتُرُوش .... غذا یی محلی هراتی است که از ماست وخمیر تروش شده و زردچوبه وادویه درست می شود و بعد از خشك شدن برای زمستان نگهداری شده وغذای مخصوص زمستانی هراتیها می باشد

غُلُورشیر .... غذای مخصوص هراتیها که از شیر وگندم بلغور شده درست کرده وبعد ازخشك شدن برای زمستان نگهداری ومصرف می نمایند

غُلُولُو.......... غلط خوردن از بلندی

غُولِی غُولِی .... شلق ، پر ازدحام

غِیژِر .... جق ، صدا

غُیژِه .... افسار

فالُتُو......... تنها ، یکه مشینی که همراه خودیدك

می کند .

فانَه .... آله شکنجه که از چوب ساخته شده

ودوپای مجرم رابه داخل آن می بندند وبا آغازه گاز

فشار می دهند فانه گفته می شود

باچـوب سیاه و غین و فانه

با ضرب عصا و تا زیـا نـــه

گیرند ز مردم ستم کـــــش

رشوت نه به تیره پل به خاکش

فَخْرُطالِبُ .... نان شام طالب وملای محل ازدر

خانه ها می گرفت به آوازی که فخرطالب را ری کنیم خیر

ببینیم

فُخُنَه .... فخمه آدم تنبل وبی لبچه پوز گفته

می شود که درحرف بی لبچه پوز تشریح شد

فَرْتْ غَمْ .... شخص بی خیال وبی غم

فَرُرَّس .... بیرون شدن آب به شدت

فَسُوخ .... فرسنگ

فَرِشْتُورُوك .... پرستو

فَرْفَرَك .... فرفره

به پشت بام بدیدم بســـرکی
به دست خود گرفته فرفر کـــی

فَرْقَه .... پادگان ، قشله

فَلانْكِی .... فلان کس

فَنْدْ .... هنر

فَنْدَياد .... تجربه گرفتن

فَنَرْ قُمْبُلْ .... نگاه زیوار در رفته

فِيشَنْ .... لباس نو پوشیدن و آرایش کردن وتمیز کردن سر وضع

گفت ننه جان اگه تو زن بکنی
سر باخورکمی فیشن بکنـــی

فِیْخُسْ .... بند بودن بینی وصدای غیرعادی که به اثر فشار آوردن ازبینی بیرون می شود وبه تعبیر دیگر درهرات معمول است که به گربه سرماخورده هم گفته می شود .

فِیْنُگْ فِیْنُگْ .... صدای گریه کوتا

قاق .... خشك ، لاغر

قالِبُكْ .... کاسه چشم

قال دُ مُبُكْ .... اطاق کوچك و خرابه ای که مرغ
وحیوانات دیگر مثل سگ و گربه درآن می خوابند

قال قالُكْ ....دونفر دریك جمع درگوشه ای خانه
نشستن وحرف زدن

قایِمْ .... بدو معنی یکی پنهان کردن ودیگرمحکم
کردن

قَبُوْ .... قبان

قَتْ .... تاکردن

قَتُقْ .... نون خرش

قَدِیْفَه .... روسری مچار قد

قَران ....نصف روپیه

قَرْمُبْ قُرْمُبْ .... صدای نا بهنگام درون معده

قَزْقَنْ .... پاتیل

قَشْلَه .... پادگان ، فرقه

قَشْلاق .... دهی که دارای چند خانوار باشد

شعر مستزاد

آخر از برکت تو شهره آفاق شدم
خان قشلاق شدم

قُوتْ .... غذا

قُچّاق .... پهلوان

قُچْ قُچْ .... صدایی که گوسفند را به دنبال خودمی کشانند با کمی علف

قُطّی .... ظرف فلزی مدور کوچك مثل قطی شیرخشك وغیره

قُلْبَه .... سوراخ

قُلْبِهِ بُلِ آهنی .... در قدیم معمول بودکه دور شهرهارا خندق هایی حفرمی نمودند که ازجمله عساکر بیگانه

دراما ن باشند ودرهرات هم بزرگترین ومعروف تر ین
برجها ی آن یکی برج خاکستربودکه راه ورودی و خرو جی
شهررا به خارج ازشهر متصل می ساخت وراهی که ازآن
رفت وآمد می کردند به نام قلبه آهنی یادمی شد ودر
مقابل این قلبه سه فصیل بود برای ترصد ونگهدار ی
شهر که درآن سربازها نگهبانی می دادند وجلو آن خندق
بودکه توسط یك پل آهنی متحرك به داخل شهرمتصل ورفت
وآمد می کردند که شبها این پل توسط دوتناب خیلی محکم
به طرف بالا کشیده می شد که راه ارتباطی را قطع مـــی
کردو هم قلبه را مسدودمی نمود وروزها پائین می کردند
وبرای رفت و آمد مردم روستا به شهروبه نام قلبه پـــل
آهنی مشهور بود

قُلبَه کِشِی .... درافغانستان مرسوم بودکه روز
اول سال را روزمیله قلبه کشی می گفتند وهمه ســـالــــه

تعطیل عمومی است درپارك ها مردم جمع می شدند وبعد ازظهر ویا صبح به ساعت معین با مراسم خاص نظامی باجه خونه ، موزیك ، وسرود ملی را می نواختند وبعداز طی مراسم تشریفات درحضور نایب الحکومه یا والی وسایر ماموریں دولت ومردم دریك محل شخص نایب الحکومه یا والی کمرخود را به دستاربسته می کرد اول یك نهال می نشاند و غرس می کرد بعد گاوقلبه راکه باچوب و تیش فلزی بسته بودند وبه تکه های رنگارنگ گاوها را بچانده وشاخ های شان را رنگ کرده گرفته و یك اندازه زمین راشخم و یاقلبه می کرد وهرکس از دهقانان محیط ، بهترین گاوها را کوشش می کردند که بیاورند این روزرا روزنهال شانی هم می گویند روز قلبه کشی هم گفته می شود وجشن ها میله روز نوروز را به انواع سرگرمی وتفریح می گذرانیدند

قُلبُ .... صدای آهنگدار

قُلمُبه .... با کنایه حرف زدن

قُلِنج .... دل دردی شدید یا آپاندیس

قُناق .... یك نوع نفرین که توام با مریضی خطرناك است مثل این که نان مه به شکم توباشه وپشت توبه خاك

کچبری های مه قناق تو شـــد
لکك هفت اجاق تو شـــد

قِنج قِنج .... چین وچروك

قنداق .... به دو معنی یکی تکه چوبی که درانتهای میله تفنگ قراردارد قنداق گفته می شود ودیگراین کـــه یك پارچه بزرگ با چند تکه کوچك که نوزادان را به آن پیچانده قنداق گفته می شود

قَیقَهتال .... سرصدای بسیار

قِیل .... بلند

قَیْماق .... سرشیر

قَمْبُورْ .... سازی که به دهن زده می شود .

کَتارَه .... نرده

کاچِی .... لتی

کاچِیْسارُ .... کسی که دست و پای آن به اثـــر سوختن آتش صدمه ببیند می گوید کاچسار شدم

کارُبارُ .... نهر بزرگ آب

کارُم چُوِیِی .... عملی است که در کار شعربافی انجام می گیرد که تن یا پود را اول رنگ داده وبعد آهار مــی دهند و بعد از آهار دادن آن را در یک میدانی وسیع کنار دیوار دراز نموده با دست چندین نفر چسبیده گی نــخ ابریشم را ازهم جدا می کنند .

کاسَهٔ هَمْسایَگِی .... بردن غذای شب همسایه بــه همسایه دیگر

کاغَذُ پِیچ .... شیرینی که با کاغذ پیچیده شده باشد

کافِی .... هتل

کاکا .... عمو

کاکُرتُكْ .... برآمده گی تیز مانند زیرگلو

کاکوتی .... نوع گیاه خوش بویی که درکنارجویها می روید ودرهرات معمول است که ماسترا داخل خیك ریخته وکمی نمك با آن علاوه نموده وبعدا خیكرا بین تغارگذاشته تا آبآن تراویده وماستسفتشود وبرای خوشبویی کاکوتی رابه داخل خیك می اندازند

کاکُلْ .... زلف، موی‌سر که به بالاشانه شده باشد .

شعر

کاکل گاو سیاه را موش ابلق شانه کرد

بقه باشاخ درخت این قصه راافسانه کرد

خربرید اندرهوا بنشست باشاخ شتر

شاخ او بشکست ولك‌لك قال خوروبرانه کرد

دو شاعرباهم بحث داشتند یکی به دیگری گفت که شعری
بگوتا همه آن دروغ باشد و شعرصفحه گذشته سروده شد
کالُکُوتَه .... اساس خانه
کالُکُوُنْ .... لگن خاسره
کانفِتْ .... نوع شیرینی که از شکر د رست می
شود به رنگ قهوه ای مانند شکلات ، چاکلت
کَبَرَه .... چرك یا کثافت بسیار
کَبُودُ .... تمام بدن سبز
کَبَرَكْ .... دست انداز
کَتَابچَه .... دفتر
کِتّسْ .... خنده تمسخر آمیز
کُتّسْ .... صدای مرغ ماکیان
کَتَمْ .... چرك
کُتُرَه .... کنایه ، حرف غیر مستقیم
کُتْرِی .... چای بر ، چاجوش

کُچالُو .... سیب زمینی

کَدُو .... کدام

کراچی .... گاری اسبی

کُرُك .... مویك دار ، شکسته

کُچکُلُتُو.......... شیئی که به صورت تاب دار آویزان شده باشد مانند زلف

جنبازه مده زلف که هنگونخوره دل

ای وای برآن دل که به زلف کچکلتوشد

" فلاح هروی"

کَرُدَك .... کرد

کَرُدُم .... کردم

کِرکِر.......... خندیدن ببجا

کَرَّك .... بودانه ، بدبدك به دوقسم است یکی جنگی و دیگری خواندنی این پرنده کوچی بوده و مانند دیگر پرندگان کوچی همیشه دربهار پیدا می شود این

پرنده بسیار مقبول وزیبا بوده وطرفداران زیادی دارد و وزن آن از صد گرام تجاوز نمی کند مردم ماآنها را به وسیله لیس کرك گیری وبه تعبیردیگر سگ شکاری از بین کشت زارهای گندم وغیره می گیرند کرك جنگی باید تمام روزبه دست باشد تاازمستی برود زیرا اگر کرك جنگی مست باشد جنگ نمی کند ازاین سبب است که همیشه آن رابه دست می گیرند وکرك جنگی باید دارای این مشخصات باشد. سربزرگ ، نول کوتاه و چشم های آن ریز و پاهای آن بسیار بلند باشد اگر روی دماغ آن خال داشته باشد خراب است تمام کرك ها به نام تورغاله یاد می شود وتورغاله یك واژه پشتو می باشد به معنی سیاه گردن این نام گذاری را خود کرك بازان کرده اند که بازچند نام دیگررا به آن می توان اضافه کرد خرمایی ، تورغاله سبز ، تورغاله

سیاه ، گروه شاه سرخه و فرشتوروکی وغیره نوع دیگر

خواندنی که انها هم چند نوع است شلاقی مراسته ،ولم

چبلب چکوشی ، گلریز ، گل گلك ، چو لنگی

۱ـ شلاقی طرز خواندن آن مثل ضربات شلاق که اصل آن

شق شلق مشق شلق ،و نوع آن ده دلك مده دلك

۲ ـ راسته تك تلك ، تك تلك

۳ ـ ولم

٤ـ چبلب

٥ ـ چکوشی مثل ضربات چکش تك ترك ، تك ترك

٦ ـ گلریز

۷ ـ گل گلك ودودك ،ودودك ،نوع آن ویشت تلك ،ویشت

تلك

کَرّك گیرِی .... معمولا دویا چند نفربه کرك گیری

می روند که فصل کرك گیری از اول بهار تا اواسط بهـــار

شروع می شود. کرك گیری به چهار نوع انجام می گیرد
اول . همرای لیس ، دوم همراه توبچه ، سوم تنو کشی
وچهارم باگلك
۱ـ لیس سگی است تربیت شده که دونفر شکاری همرای
یك تور بزرگ با خود به صحرا می برند لیس را در بین
زمین های کشت شده رها نموده از آنجا ئیکه حس بویا یی
وبینا یی آن زیاد بوده اگر دربین زمین کرکی با شد
با کمترین فرصت پیدا نموده وبه فاصله یك متر ونیم
می ایستد چشمش به کرك ودم خود را علم نموده تکان می
دهد شکار چیان یا کرك گیران که منتظر تکان دادن دم
لیس می باشند باسرعت تمام ازپیش روی لیس تور را برده
و روی کرك به همان فاصله پهن نموده وبا دست سبزه
ها را به شدت تکان داده تا کرك بپرد وقتی کرك
از جای خود بلند شد به تور خورده وبه سوراخهای آن

بند آمده وشکارچیان آن را گرفته یا به خریطه می‌اندازند یا به نیفن تنبان شان جای می دهند ٠

۲ ـ توبچه ٠ گرگ گیران تور را دریك گوشه ای زمین پهن کرده ودو عدد میخ چوبی بلند را به زمین فروبرد ٥ توبچه ای که از چوب به صورت دوتار ساخته وروی کاسه آن را با پوست گردن مرغابی پوشانیده با دست خودروی آن حرکات ظریفی را انجام داده که صدای ماده گرگ را تولید می کند وگرگ نرکه در زمین است خوانده باداوك نموده وزیر تور می آید که بعد با دست زده وبه تور بند می شود ٠

۳ ـ تنوکشی ٠ مانند توبچه تور را نصب نموده وباتناب از گوشه ای زمین روبه طرف تورتناب را با دونفر داخل سبزه ها کشیده وگرگ جلوتناب دویده وبه زیرتور می آید واین عمل درزمانیکه حاصلات زراعتی بلند می شود

انجام می گیرد.

٤ ـ گلك . قالبا کشاورزان چند تارموی دم اسب را باهم بافته ویك سر آن را با یك چوب کوتاه وکرچك بسته وداخل منشار گلی که به وزن یك صد گرام ویا بیشتر فرو کرده وسردیگرآن به صورت حلقه دام ساخته وزیرحلقه را گودی کوچك کنده وداخل آن دانه می ریزند وحلقه را روی آن ترارمی دهند کرك آمده تا دانه را بخورد حلقه درگلوی کرك بند آمده وآن را می گیرند وزبان حال کرك رااز شاعر بزرگ واله (هروی) می شنوید

زبان حال کرك

من بودنه زارم بق بق بله بقبق

یك طوق وفا دارم بق بق بله بق بق

گاهی به سر دارم بق بق بله بق بق

گاهی سربازارم بق بق بله بق بق

عمریست فغان دارم بق بق بله بق بق

باکاکه گرفتارم بق بق بله بق بق

این ملك خدا دا دست من دا نخدا بنگر

دردست جوانانم هرصبح ومسا بنگر

درپنجره وخلطه اقوام مرا بنگر

دارند زدرد دل صد شورو نوا بنگر

درمردن وقت نان این میدوریا بنگر

من مرغك طرارم بق بق بله بق بق

دردست همی گیرد یکساله جوانانم

بتکی دهد وگالم درخلطه آویزانم

چون خوب شوم جنگی آرند به میدانم

مشرط شود بسته برنولك کم جانم

من مشت برم آخر از جنگ گریزانم

قوگو بم وبیزارم بق بق بله بق بق

درگوش من عاجز قو کرده کرم سازند

ازهستی موهومی هی بیخبرم سازند

درگوشه میدانی حاضربسرم سازند

یک نی چو جنگیدم بی بالوپرم سازند

یا درقفسم بینی یا خاک درم سازند

من بخت سیه دارم بق بق بله بق بق

این عصر اتومیک است ازمن بشنوای جان

خون گشتن ما تاکی سازددل توشادان

تاچند کنی ضایع وقتت بسر مایان

توبهردگرکاری برخیزوبکن جولان

تواشرف مخلوقی تو طاقت بی پایان

من مشت پرزارم بق بق بله بق بق

کرمِ جگر .... تاسف خوردن ازکاربعضی ازاقوام و

خویشان که به صورت نادرست انجام می دهد طرف ناراحت

شده ومی گوید که از دست‌توکرم جگرشدم ونبزکرم جگر جگری که به اثر مریضی کرم زده شده باشد

کُرْنا .... سازو دهل ساز نقاره

کُرْناسُماوار.......... آله فلزی به شکل لوله بخاری که درقدیم بالای‌سماوارهای آتشی گذاشته می شد

کُرّه .... حلقه

کُنالُك .... دنباله

کُشُف .... لاك پشت ، کاسه پشت ، سنگ پشت

کُفْت .... کتف ، دوش ، شانه

کُفْتانْ .... مفسر

کُفْتَرْ .... کبوتر ۰ کبوتران به چند دسته تقسیم شده اند که کلا به دونام یادمی شود دم سفید وگلدم ۰

۱ ـ سیاه بال ، سرخ بال ، سوز بال ، یاسبز بال

هودی بال ، بال مگسی ، زردبال ، که بال های این دسته از کبوتران رنگی بوده دم سفید یا دم رنگی (گلدم) نامیده می شود .

۲ ـ چپ سیاه ، چپ سرخ ، چپ سوز ، چپ زرد ، چپ مگسی ، چپ نصواری ، چپ گلابی ، چپ بادنجانی ،گلدم یا دم سفید که ازاین دسته نصواری ،بادنجانی ،گلابی را نمی پسندند و عبارت از آن است که یك بال آن رنگی وبال دیگرآن سفید وسرآن رنگی ودم آن یا سفید ویا رنگی باشد گلدم یا دم سفید گفته می شود

۳ ـ خال ـ خاسیاه ، خال زرد ،خال سوز ، خال سرخ خال مگسی ، خال عبارت از کبوتری است که سر آن به اندازه انگشت بزرگ دست خال رنگی داشته باشد اگر دم آن سفید بود دم سفید واگررنگی بود گلدم گفته می شود که این دسته از جمله کبوتران دورگ می باشند

٤ ـ زیبایی این دسته از کبوتران به شرح زیرمی باشد
۱ ـ نول کاملا سفید ۲ ـ ابروبه مانند تارنخی باریك
۳ـ خال سرازیك بند انگشت بزرگ دست تجاوزننماید٤ ـ
اگرسیاه بال است دربین پرهای دوبال سیاه پرسفیدنباشد
وهمچنین رنگهای دیگرکه دربالا گفته شده ٥ـ کفت یاکتف
آن باز بوده وبهم متصل نباشد ٦ ـ دم آن اگرسفید بود
پر رنگی داخل پر های دم نبوده واگرگلدم بود پر سفید
دربین پرهای دم آن نباشد ۷ ـ قد بلند باشد
٥ـ ارقه این کبوتران نسبت به کبوتران دورگ بزرگتر
بوده ودرهوای بسیار سرد خوب بریده ودرهوای گرم ضعیف
اندکه پرهای شان از کبوتران دورگ کوتاه تراست و
خوراك آنها بیشترازدیگر کبوتران بوده وقدرت پرید ن
آنها به مراتب ازدیگران زیادتر وکوتاه تروپائین بریده
ودر مقابل مریضی بسیارمقاوم هستند وتمام بدن شـــان

یك رنگ است که عبارت از سفید ، زرد ، سرخ ، سیاه ،
سبز و سر آنها دارای کاکل بوده ودماغ شان ازکبوتران
دو رگ بزرگتر می باشد.

ونوع دیگر از ارقه عبارت اند از سیاه سینه ،زردسینه
سبز سینه که رنگ آن ازسینه شروع وبه دم ختم شود .
همچنین دم سفید و خوبی آن این است که درپشت بال پـر
رنگه نداشته باشد و یا بیخ نول سفید باشد اگراین
نشانی ها درآن پیدا شود عیب می باشد خوبی آن این است
که باید چشم مهره ، نول سفید ، قد بلند و نیز جوان
بودن آن شرط است رنگی های آن تیره وسبز آن روشن باشد
ونوع دیگر ارقه به نام ابلق یاد می شود سرخ ابلق ،
الی آخر و تیغ رنگه که پر های شاه پرآن رنگه بود ،
زیباترین آن می باشد

۶ ـ خلط بازیگر که درهوا ملاق می زند وبرخلاف دیگـــر

کبوتران وزن آنها کمتراست خیلی خیلی بالاتر پریده
به شکلی که بعضی از اوقات به چشم هم دیده نمی شوند
ودارای رنگهای مختلف واسامی متعددی بوده که در زیر
تشریح می شود

۱- سرخ هفت رنگ ۲ - زرد هفت رنگ ۳ - سوز هفت رنگ
٤ - سرخ چینی ٥ - زرد چینی ٦ - سوزچینی ۷ - دم سیاه
۸ - دم زرد ۹ - دم سرخ ۱۰- دم سوز ۱۱- شکری دم سفید
۱۲ - سرخ نفتین ۱۳- زرد نفتین ۱٤- سوزنفتین ۱۵ -
زردیارقون ۱٦- سرخ یارقون ۱۷- سوز یارقون

نوع دیگر از کبوتران به نام دوچپ یاد می شود که
یک بال آن یک رنگ وبال دیگرآن یک رنگ وسر آن یک رنگ
ودم آن رنگ دیگر باشد که تاحال خیلی کم دیده شده
واکثر کبوتربازان هم ندیده اند واگراز کبوتربازی
سئوال کنند که دو چپ رادیده می گوید که اززبان کسی

شنیده است ۰ که آن هم به رنگهای مختلف است

چند سطری که به عنوان معانی ومشخصات دربالا ذکرشد

کبوتران را به سه دسته عمده ودارای رنگهای خاگانـــه

تقسیم نموده که عبارت از دورگه ها ، چپ و بان هار قه

ها و خلط ها بوده که جمعا خوبی وخرابی تمام شان یك

چیز می باشدکه همه صدق می کند که مختصر توضیح در بن

چند سطر ناچیز که درفوق ذکر شده خوبی تمام کبوتران

رنگ وخال بیجا ندانسته نول همه سفید وابروی همه مانند

نخ باریك دم سفیدان پر رنگی نداشته وگلدمها پر سفیـــد

نیز نباید داشته باشند که مقبول ترین کبوترها می باشند

ویك نوع دیگرآن سحرایی و یاچاهی که دربین چاها واماکن

مقدسه زندگی می کنند

بنازم کفتران چپ سیاه وسرخ ابلق را
که بربام بسانی گیتی دوارمی رقصنـد

شتابان می برد خلط پری چهـره عجب نبود
به همرایش یکی دوچپ دیگرخالدارمی رقصند

کُفْتَرْخُونْ .... کبوترخان برج تقریبا بلندی به صورت مدور از خشت پخته پنج متر در پنج متر ساخته شد و به ارتفاع ده متر و از چهار طرف سوراخهای دارد از بیرون و درداخل هم طاق های کوچکی ساخته شده برای این که کبوتران درآنجا به استراحت می پردازند و دارای یك در ورودی می باشدکه کبوتران بعداز چند مدت در آن را باز کرده زنگار کبوتران را خالی کرده وبه زمین های زراعتی ریخته که کود آن خیلی موثر است و بعضی ها هم کود داخل آن را سالانه به اجاره برای زارعین می فروشند وبه افرادی هم که تازه دوکان باز می کنند هم گفته می شود که جنس‌های خود را ارزان تربفروش تا دوکانت کفترخون شود

کُفْگیرْ......... آله فلزی که توسط آن غذای پخته شده را ازدیگ کشیده مانند پلو ، کیچیری

کُلا شُ .... عنکبوت

کُلا وُنگُ .... گرفتارکاری

گفت غو ثی مه ببر ومفلوکـــــم
که کلا ونگ چر خم و دو کـــــم
(شکوهی)

کُلِهُ .... دورزدن سر

سرپسمرگ مه کلو می زنـــــه
پاها مه سست میشه و تومی ز نه

کُلِوه سُردگم .... کارمبهم وسردرگمی

کُلُبّ .... به دومعنی است یکی زنخ و دیگری
صالون ورزشی

به کلبم بزد گرم مشتـــــی
گفتم ای بی پدر مرا کشتـــــی
(شکوهی)

کَلّه پا .... وارونه ، لنگ بهوا سرچپه

کُلُتَك .... شیئی را بـا تمام قدرت دور انداختن مانند سنگ و غیره

کَلُهٔ خَرْ .... معمولا به شخص یك دنده لج باز نترس سماجت گر استعمال می کنند و آن را به کله خـر یعنی بی مغز وبی شعور تشبیه می کنند

کَلَخْنَه .... به طفل لاغر و ضعیف گفته می شود مثل این که دوستی از دوست خود بپرسد که آیا فرزندی هم داری می گوید که ای یك بچه گگ کلخنه ای دارم

کَلُهٔ پیرُو .... آب گوشت کله

کُلُقُرْ......... نوعی نبات است که دربیابان هامـی روید وبرای سوخت استفاده می شود

کَلَكْ بَکُنْ .... تمام کن

کَلُه کَدُو .... آدم بی مغز وبی منطق

کُلّهٔ کرِدَنْ .... به دست آوردن ویا چیزی را نزدیك به خریدن

کَلْ کَلْ .... سرصدا

کل کل وغلنلو برای چیه

این همه بشوبرای چیه

کُلّهٔ کرِتْ .... منگ و گیچ

نون دوغ سه روزه شد قرتم

بسکه ترمی کنی کله کرتم

(شکوهی)

کُلْکِینْ .... پنجره

یك نگاهی بادم کلکین بکن

جان فدای شوخ با تمکین بکن

(لبیبی هروی)

کُلّهٔ گیِچْ .... سردرد شدیدی که به اثر سرصدای بیجا

بوجود می آید

كَلّه مَلاق .... پشتك یا ملاق زدن

كُلِنجاز .... بحث كردن

كَلواز .... كلمه اصطلاحی است که در بین كاكه های هرات معمول است

كَلوش .... كفش لاستیكی كه داخل آن از پشم ساخته شده و از شوروی متجاوز به افغانستان وارد می شود

كُلِیدُن .... طاق كوچك پشت در باغ كه كلید باغ را در آن می گذارند

كُلِیز ....زنبور

كُلِیك .... انگشت خورد دست انسان

كُلِینَر .... شاگرد شفیر

ای دریور خودبرآن این موتر غراضه را
دست كوتاه كلینر كی به اندل آشناست

کُمبُل .... پتو

کُمُرَاکَ .... از وسط شکستن

کُمُندُ .... اسطبل جای نگهداری اسب ها

کُمُرهُوکَ .... کمردولا وبا کمرخم

کَناراب .... مستراح ، توالت

کَنارَه .... بدو معنی دوری کردن ودیگر راه باریکی که از کنار جوی آب رد شود

کِنچِلِنی .... فاحشه

کِنگاش .... خرچنگ

کَندُوآردُ .... ظرف سفالین بزرگی که کشاورزان آرد نخیره خودرا درآن نگهداری می کردند

کَوارَه .... بدو معنی یکی ظرفی که ازچوب های ریز سیاه ساخته می شود وبرای حمل میوه از آن استفاده می نمایندوبه تعبیردیگراستخوانهای قفسه سینه وقبرقـــه

انسان را کواره می گویند ۰

کُتُ .... زیاد

کوُتْ .... بی حال شدن

کوُتَه .... اطاق

کوُتّه .... بلندی برآمدگی

کوُتَلْ .... بلندی یا سینه کش

همرهی با همرهان بی کفایت خوب نیست

موتر کهنه ترا تا زیر کوتل آشنا ست

(قاف)

کوُتْ کوُتْ .... صدای مرغ ماکیان وحرفی که بداخل دهن زده می شود

دهن وار چهار بت می کنی

مرغ کورک واری کوت کوت می کنی

(هاتفی هروی)

کُتُو .... مریضی که تمام با ورم باشد

کُوتِی .... حیات بزرگ و یا سرای بزرگ که ساختمان آن در وسط ساخته می شود

کُوچُ کُوچْ .... صدا کردن و خواستن امخصوص سگ

کُوچُلَهْ .... مواد زهرداری که سگان را می کشد

کُوخَهْ .... سرفه

کُوخْ .... خنره

کُرُخهْ کُنْ .... بده ، بپرداز

کُدَنالی .... کدوالی ، پولیس و یا ژاندارم

کَدُومُكْ .... کدام یك

کُرْتِی .... کوت یا ستکه

کُرُقْ .... زمین گود چقور

کُرُقْ سِینَه .... خالیگاه وسط سینه

کُرُقْ کُرِپی .... جایی که برای آتش کنده شده ودر

زمستان کرسی را بالای آن می گذارند

کُرُ کُرُ .... صدای غرباقه

کُرُتُ کُرُتُ .... صدای جاویدن قروت

کُرُچُ کُرُچُ .... صدای جاویدن قندوباشیرینی های سفت

کُرسی .... صندلی چهار پایه چوبی که درزمستان برای گرم کردن از آن استفاده می شود

کُرُك .... مرغی که ازتخم رفته باشد

دهن وا وچهار پت می کنی
مرغ کروك واری کوت کوت می کنی

(هاتفی هروی)

کُرمُچُنگ .... به شخص گفته می شود که چشمانش به اندازه معمول باز نشده ومریض وغیر طبیعی باشد

کُرمُك .... بدو معنی یکی آن که چشمهایش کوچك

باشد ودیگری به دانه ارزن مانندکه درداخل برنـــج

می باشد

کُورُو.......... شمارش بالا تر از بلیارد

کُوئی نَمَدُ .... عبایی که ازپشم به صورت نمد

مالیده ود رست می شود وچوپانها ازآن استفاده می کنند

کُوشُ .... کفش

کُونَكُ .... به حیله کسی را زدن وچیزی را بـــه

بهانه ازکسی گرفتن .

کُفتُ.......... حالت انقباز وگرفتگی عضلات

کُوكُ .... روشن کردن ، سویچ

آدم بد قهررالب ازتبسم فارغ است

باکش وکوك این جدال ازروزاول آشناست

کَوكُ .... کبك بدو قسم است یکی شکاری ودیگر

جنگی . شکاری صدای بلند ورساخوشخوان وپرخوان که از

آن برای شکار نمودن کبك در کوه استفاده می شود. کبك جنگی هم در جنگ از آن استفاده می شود وهم درشکار. که اصیل ترین آن دارای مشخصات زیر می باشد . پسته نول ، ابروباریك ، چشم ریز سربزرگ دم بلند تیـــغ بال بلند رخ بغل سینه یا زده تانه خط پرگوش بلنـــــد پا بلند دارای طوق . گردن کلفت سینه پهن وبه تعبیر دیگر کبك جنگی . اوزبك سر ، ترکمن پشت ، اوغان پای هزاره چشم اصیل ترین آن می باشد

کبك از اول بهار تا به آخر بهار به مستی نشسته وجنگ می کند کبك برخلاف کرك تا مست نشود جنگ نمی کنـــــد علامت مستی نول چشم هردو پا به مانند عقیق سرخ شده وچشمان آن تنگ می گردد از اول تابستان به کروس مـی نشیند یعنی آهسته وبه تدریج پرهای خودرا می ریزانــد وازنوپرکشیده وبه حالت اولی خود بر می آیدکه دروقـــت

کروس جنگ نمی کند

کُرکوُ.......... احترام گذاشتن به زن کلان سال

کُوکُوُ.......... صدای سگ

کُوکوُستُو .... ناخته ، قمری

کُوکومیو .... جند پرنده که در شبها بیرون می آید وبرم هم گفته شده است

کُلا چُرتُك .... جمعی ازبچه ها درهرات که بازی می کنند کلاه یکی ازبچه ها را برداشته یکی به پیش دیگری می اندازد کلاه چرتك می گویند

کُلاه قرص .... درقدیم به هرات رسم بود که کلاه هایی ازپارچه چندلا وسرش به صورت سفت ساخته می شد که روی آن را با نخ زری به رنگهای مرغوب واشکال مختلف دوخته که زیبایی خاصی داشت وآن را به نام کلاه قرص یاد می کردند

کُولْ کُولْ .... صدای قلیان وچلیم

کُولهٔ بار .... اسباب واساسیه

کُلُمْ .... بغل

زد به کلمم سقله وربا کسا

تاکه برتوشدم برو خاکسا

کُلُمْباتِی .... بلندی

کُلَنْگِی .... مرغ لاری

ای کاکه بیا زود که بود ما نه جنگی

دارم به قفس همره یك مرغ کلنگـی

کُلُمْبُگْ ... . خانه خرابه

کُلوُچ .... نانی که به تنور افتاده سوخته باشد

وسیاه گردد کلوچ گفته می شود

کُولوُچهٔ .... شیرینی که از آردبرنج وشکرو روغن

وحل وگلاب به صورت ریزساخته وپخته می شود

کوُمْ .... قسمت بالایی داخل دهن

کمُبَهْ ... . کوبیدن

کُمُوِکْ .... قسمت انتهای داخل دهن

کُرُدْ.......... ذغال که چرسی ها به سرچلیم می گذارند

کُنُجْ .... گوشه

کُنُجُلْ .... پژمرده

کُنُدَهْ .... چوب وتنه درخت که برای سوختن استفاده می شود

کُنُدَهْ زانوُ.......... عینک زانو ویا قابک زانو

کُنُغُوزْ .... حشره سیاه رنگ که درخانه‌های قدیمی وبجای مرطوب پیدا می شود قانترزک هم گفته شده

کِی بوُد .... کیه چه کسی

کِیشْ کِیشْ .... به هیجان آوردن سگ

کِیچِرِی .... نوع غذایی که ازبرنج لیلافر و یا

گرده وماش وپیاز تف داده شده قهوه ای رنگ روغن و ادویه پخته می شود که غدایی مخصوص هراتیهای اصیل وباستانی بوده وهست وخوش مزه ترین آن با گوشت خشك شده که به نام گوشت لند یاد می کنند ودرزمستان مصرف زیاد دارد. ونوع دیگر آن کیچیری قروت می باشد

کیچیری های مه قناق تو شه

لکك هفت اجاق تو شه

(هاتفی هروی)

آزادی وشب گردی ما قیدو غبود شد

وطن کیچیری قرود شد

(نقاش زاده)

گاز.......... گهواره

چوخورشید برزدسرا زبرج گاو

زهامون برآمد خروش چکاو

گاوْبُرُجْ .... مراجعه شودبه برج خاکستر

گاوخُونَه .... محل نگهداری گاو ها

گاودُوشَه .... ظرف سفالین که کشاورزان شیـــر

تبدیل به ماست می کنند ودرداخل آن ریخته به شهربرای

فروش می آورند

گاوکُونْ .... نوع فحش

گاوکُ .... وبعدازنرم کردن وجداکردن گندم از

کاه مقدارگندمی که باکاه وجلدخودمی ماند جمع کرده

وچندراس گاو نربالای آن می گردانند تازیرپا خرد و

دانه ازکاه جداشده باشد

گاوگمْ .... سرشیر که تازه تاریک شده باشد

گای گایَكْ .... یك نوع فحش

گپ .... حرف

هرکجا زلف ایازی دیدخواهی درجهان

عشق درمحمود بین و گپ زدن برعنصری

گذیشت .... گذاشت

گذیشتك .... گذاشت آن

گذیشتم .... گذاشتم

گراری .... چرخ دنده وسیله فلزی دندانه دار ومد وری است که به ماشین آلات از آن استفاده می شود .

گرجی .... نامی که روی سگ می گذارند

گردك .... به آدم چاق وقد کوتاه گفته می شود

گردو .... گرد آب

شبی تاریك وبیم موج وگردابی چنین حایل
کجادانند حال ماسبکباران ساحلها

(حافظ)

گردو .... نوع وسیله ای سرگرمی برای اطفال که خراطان درهرات درست می کنند

گرگ .... حیوان که براثر شدت گرمای تاقت فرسا پشم یا موهای بدنش ریخته باشد وبه کنایه هم به آدم گوشه گیر گفته شده که بزگرگی وازرمه بدور

گرندی .... صدا کردن سگ چوپان

گریال .... وسیله فلزی که ازبرنج به طور مدور ساخته شده ودرقدیم آن را به یک جای بلندی نصب وبجای ساعت از آن استفاده می کردند وبا یک چوب هر ساعت بالای آن کوفته وصدای بلند آن را مردم شنیده و ازروی آن ساعت را تعین می کردند که مخصوصا در هرات رواج داشته است

گله .... شکوه ، شکایت ازکسی که طمع داری گله داری

گله .... رمه حیوانات

گل بره .... نوع گل قرمزی که درقدیم سر خودرا

می شستند

گُلُه گُمبُلو .... بهم ریخته

گُنجْ .... محل خریدوفروش چهار پایان اهلی درا صطلاح مردم هرات

گُنجْ با دآ وُردَه .... ثروت که بدون زحمت بد ست آید

گُندُمَكْ .... نوع علفی که در گندم زا رها خودرو روئیده وآن را با روغن پخته ومی خورند

گَنْدَه .... زشت

گَنْدَه بَغَلْ .... مواسیرزیر بغل را گویند

گَنْدَه خِشْتَكْ .... بیجا نشین

گَنْدَه خُلِقْ .... بد اخلا ق وبد گذاره

گَنْدَه زَنْ .... زن بی سلیقه

گَنْرَه .... به جای کلمه فحش به آدم لا بالی

بی بندبار گفته می شود

گرُ .... قبر

گوُرُبَه گوُر .... بدربدر

گرپالك نوع حیوان خزنده را گویند

گرُمُ .... صدای بم ویاصدای که از ضرب دو چیز نرم تولید می شود .

گرُمُ مُشتُ .... مشتی که در شانه ها ویا کمر فرود آید و صدایی بمی تولیدکند گرم مشت گفته می شود

به کلپم بزد گرم مشتی
گفتم ای بی پدرمرا کشتی

(شکوهی)

گوُزُ......... بادی که از مقعد کنده شود .

گوُزُبُرِنجِی .... حرف بزرگ زدن ویا گپ کته زدن

گلُا باتوُن .... نخ رنگه ابریشمی ویا سندی

گُولَه .... توشله ونیز به فشنگ یا مرمی هم گفته می شود .

گُل بُرُو .... گلاب برو

گُل بُشُنُدُ .... نوا زنده .

گُل پِی .... گل کرم

گُلُخُنُدُ .... گلخن آتشکده حمام

گُل شُد .... خاموش شد

گُلقَنُدُ .... نوع معجونی است که درهرات بیشتر معمول بوده وازگل گلاب گل (محمدی) وشکرساخته شده که معمولا گلاب کش های هرات آن را دریك دیگ بزرگ ریخته وجوش داده وبعداز سفت شدن معجون بدست آمده وبرای دل دردی از آن استفاده می نمایند

گُل کُردُ .... خاموش کرد

گُمبُزُ .... گنبد

گُمبُدْکُنْ .... کاری که نخواسته باشند انجام بدهند ویا چیزی که به درد نخورد گفته می شود

گُنْگْ .... لال

ارباب قلم تمام گنگ انـــد

چون آب صفا درون تنگ انـــد

(هاتفی هروی)

گِهْگِیرْ .... اسب که به گادی یا کالسکه می بندند که حرکت نمی کند یا به رفتار خود به این طرف و آن طرف می زند وبه آدم تنبلی هم که نمی خواهد کاری را انجام دهد گفته می شود

گِیْرَنْدْ .... سگ خطر ناك

گِیْزْگِیْزْ .... صدای بال زنبور و زوز هـــم گفته می شود .

گُپُسْ .... چراغ طوری ونیز به هوای تولیدشده‌هم

گفته می شود ·

گِیُنُگ .... صدای ضعیفی که از مقعد کنـــده
می شود ·

لاشْ .... به زبان هراتی باغی که میوه اوچیده وتمام شده باشد

لافْ .... حرف بزرگ زدن

نگویم من این خواب شاه از گزاف
زبان زر نگشایم از بهر لاف
(بو شکور)

لالْ .... به دومعنی یکی گنگ ودیگری به رنگ سرخ درون مالته یا پرتقال هم گفته می شود

دولب چو نار کفیده دوبرگ سوزن سرخ
دو رخ چو نار شگفته دوبرگ لاله لال
(عنصری)

لَبْ چَپَه .... کسی که لب پائین افتاده باشد

لَبْزْ .... حرف ، زبان

لَبْ دُرْنا .... کسی که لب پائین آن بزرگ باشد

لُبْسُرِیْنْ .... ماتیك

لُبْلْبُو .... لبو ، چقندر

لَپّه .... ریختن مایع از ظرف که به اثرتکان خوردن دست و یا تند رفتن مایع از ظرف بریزد

لَتّه .... پارچه ای که برای تمیز کردن اشیا بکار برده می شود

لَپّو .... گشاد

لَتّی .... کاچی نوع غذایی که با روغن و آرد وشکر وزعفران درست می شود ومعمولا برای زنهای که تازه زایمان کرده باشند خورانده می شود

لُجُمْ .... لجام

لَجْناكْ .... لجباز

لُچّر .... زن شریر ، و جنجالی

بعدا زاین های وهوی وگفت وشنید

زن لچر به مثل گرگ دو بـــد

لَختَه .... عبارت ازیك پله دروروی خانه وحیات به آدمی که غش کندهم به زبان هراتی گفته می شود که مثل لخته درافتاده است

لَخَنَك .... لیز خوردن درهرات بین بچه های غریب رسم بودکه ایام فراغت خود را به یك تپهٔ بلندی جمع می شدند واز بلندی به کون نشسته ورو به پائین می آمدند که آن را لخنك می گفتند

لِخ لِخ .... آهسته راه رفتن مردان

لَدَر .... به آدم قد بلند گفته می شود

لَرزَه .... لرزیدن

لَرگ .... ظرف سفالین که از تغار کوچکتراست و درآن قرود ویا کنك می سایند

پشت پا زد به لرگ اشکنه مه

دا و ود شنوم به بابا ونه نه مه

لِسْ لِسْ .... لیسیدن

لَیْ لَیْ .... زاری کردن

لُشُمُكْ .... بی بندبار

لُفْ لُفْ .... کفشی که بزرگتر از پا باشد

لَقْ .... گشاد

لَقْ دَ قْ .... خانه بدون اساس

لَقْرُو .... نوجوانی که موی از صورت آن در نیامده باشد

لَقْ ولِیسْكْ .... برهنه

لَكْ .... بدومعنی است یکی به معنی تعطیل و دیگری به صد هزار هم گفته می شود

لَكْتُو .... آویزان

لکتــو شم اگه به کرکنـــکم
کس نیـــه تا کنه کمکـــــم

لِك لِك .... آهسته آهسته چارپایانی که آهسته راه می روند بر خلاف یرقه ، لك لك می گویند

لِكلِكی .... چرخ مدور وکوچك که ازچوب ساخته شده ودرهرات به وسیله خراط ها درست می شود که توسط آن نخ محلی را بادوك می پیچانند و آن راکلاوه می کنند

لَكو .... حیوان دم بریده

لَكه .... داغ وتپه

لَمبا .... چراغ فتیله ای ویا گرد سوز

لَم داد .... بغلطید

لَم لَم .... آدم چاق که گوشت جانش تکان بخورد

لَندَهوُر .... شخص تنبل بی کاره

لِنگاش .... بچه لاغر و ضعیف گفته می شود

لِنگ .... پا

لِنگره .... به دو معنی پایگاه ویا خانقـــاه

که مسافری شب را در آنجا می گذراند و خریطه های کرباسی که داخل آن را خاك و یا شین نموده که نخ تن شعربافی راکشیده واستوار نگهدارد

لِنْدُگُرَك .... نخی که یك سر آن را باسنگ بسته وبرای باثین آوردن کاغذبادی که درهوا می باشد استفاده می شود

لُنْگُوتَه .... عمامه

لُخُم .... گوشت سرخی بدون چربی

لُودَه .... بی عقل

لُوش .... یك طرف صورت

لُوسَك .... بغل صورت

لُوسَكی .... به روی کسی با دست زدن

لـــوش .... لجن

لُوش ....پوست خربوزه وهنوانه

لوُشمالْ .... بی معرفت

لوُفْ .... سوراخ که درهرات معمول است بهن پیزه زنها که دید چشم آنها کمترازدیگران باشد می گویند این نخ را به لوف سوزن بکن خیر بینی ویکی به دیگری می گوید که ترا ازلوف سوزن تیرمی کند به اثر امتحان سخت گفته می شود

لُفّسْ .... کسی که درموقع نان خوردن صدا یی از دهان می آورد بیرون لفس گفته می شود

لُقّسْ .... بیرون آمدن مایعات مانند خون از سرکسی ویاآب اززمین که بدون مقدمه بیرون آید

لُقْ لُقْ .... جوشیدن که می گویند ازبسکه به آفتاب راه رفتم سرم لق لق می زنه

لوُكْ .... کلفت

لُكّكْ .... سرطان معده

تاکه داغ از الو اجاقـم شد

لککم شد همه قناقم شـد

لُوکَهْ .... گردو کوتاه ، وبه‌تعبیری دیگر چیزی که ازبدن انسان بیرون شود لوکه گفته می شود

لُولُو............ حرف زدن به داخل دهن که طرف مقابل حرف آن را نفهمیده لولو گفته می شود

لُمْبُرْ............ یک طرف باسن

لُمْبُسْ .... لب ، بیرون نمان دو طرف دهان زیر گونه ها

لُنُجْ .... روی بیرونی لب را گویند

لُنْگِی .... دستار ، منبر ، عمامه

لَوُنْدْ .... زن بدکاره

لَوُنْگْ............ نوع خرشتی است که از گوشت و کشک درست می شود

لَبْاتْ .... لچر ، شلیته

لُپُمْ .... سنگ کاری

لِپُسْکْ .... برهنه

کاکه ای بیدم به چوك شهر نـــو
پای لیسك و واسکت او در گـــرو

لِپُفْ لِپُفَکْ .... کسی را به خاطر فریب دادن مقصد به گوشه کشیدن وآهسته گپ زدن

لِپْلا فَرْ .... برنج گرده

لَیْنْ .... کابل ، سیم برق و به تعبیر دیگر به صف کردن سربازها را گویند ویا راه بین دو شهـــر که اقلب موتراوان‌ها و راننده ها می گویند

مُاتُ .... گودی کوچکی که برای توشله بازی
کنده می شود

ماتیُتهُ .... گل طلا یی که در قدیم روی رو
سری بغل سر زده می شد

مارِیُ .... دو عدد تسمه بلند چرمی که دوسرآن
متصل به افسار بوده ودوسر دیگر آن رابه دست گرفته
درمواقع که اسپ گادی و یا کالسکه بسته می باشد برای
هدایت اسپ بکارگرفته می شود

ماکُو .... آله استخوانی که برای بافتن پارچه
که شعربافها از آن استفاده می نمایند

مالامال .... لبریز

هنوز جام پر ازمی نگشته بود که گشت
ز خون دیده من جام باده مالامـــال

مالتهُ .... پرتقال

مَتّه .... مصافت جای تعین شده سربازی محلی هرات

مِترُ............ کسی که اسپ را نگهداری می نماید وتیمار کند

مِیتُرُ.......... کنتور برق

مِتمُبُه .... می خوابه

مُجُه .... مژه

مُجمُه .... سینی بزرگ مدور

مُجمهِ خیالهُ دار .... سینی بزرگی که دورآن حلال بریده باشد

مُجُل .... دیوانه

مِچلا نَه .... تا بیدن ویا گرفتن چیزی

هرآنچه پیش آید می چلا نم

ندارد لا بت هستا گمنکو

مِجْ مِجْ .... گپ زدن به داخل دهن وچیزی را خواستن و اظهار نکردن

مُچُوْمْ .... نمی دانم

مَحْبَس .... زندان

مِخْکْ دْ ماغْ .... آله فلزی که به دماغ خود جهت آرایش آویزان می کنند

مُرْدَکَا .... جمع مرد ها

مُرْدِینَه .... پسر نو بالغ

مِرْفْتُکْ .... میرفت

مُرَّه .... اندازه یا شماره درتشله بازی

مُسَالَه .... پلاستیک

مِسْتِرِی .... میکانیک

مَسْخَرَه .... ریشخند وشوخی کردن

مدتی مسخره بازی کردیم
خوش نگردیدونخندید کسی

مُسکَه .... کره

مُسلَخ .... کشتارگاه

مُسمَال .... کورنا بینا

مُسمَال خُونِی .... نفرینی است که درانتهای غضب و عصبانیت زنان هرات بکار می برند

مِش مِش .... تنبلی

مُشکَه .... دو انگشت بهم زدن که از آن صدا تولید شود

مُشَلَه .... شلوغ

مُشک عَرَق .... خیس عرق وعرق پر

مُشکُولَه .... کیسه آب گرم

مِکَردَك .... می کرد

مَکرُومَکُور .... آدم تودار ، حیله گر

مُگَل .... غورباغه

مُگُرِی .... باید

مِلَه .... تفریح

می رود درمله های جمعه تخت‌مفر

میل جوش ارغوان وحوض بالامی کند

(پوپان هروی)

مُلُنُگ .... درویش ، سر خوش ، مجرد که همیشه با کجکول و چلتار وبك چوب که به نام سوته یاد شده راه می رود ملنگ گفته می شود

زجا جست چو آتش بی درنگ

دل از باده عشق مست و ملنگ

(لبیبی)

مُسَمُ .... غذا

مِنُج مِنُج .... نالش کردن از بیکاری

مُنُدُلاُ ق .... گیاهی کوهی می باشد که دانه

بزرگ و سیاه دارد که داخل آن شیره سفید بوده که آن را جوشانیده تا سفت گردد و بعداز جویدن از آن آدامس ویا شقیچ بدست می آید که شقیچ مندلاقی گفته می شود

مُندُو .... منداب یا شی که ازدانه آن روغن گرفته می شود و نیز مردم شلات از آن بجای کلمه فحش هم استفاده می کنند

مُندِیل .... دستار، عمامه

آخندملاهوشتک مندیل گردی دیشتک

مُنکُوف .... تب دار مریض

مُنقُه .... بولاق

مُنگ .... گیج

مُنگال .... وسیله قیری که از داس بزرگتراست وبه آن گندم درو می کنند

مَنْ مَنْ . ... حرف زدنی که فهمیده نشود

مَنُورَه .... سوراخ کوچك منفذ هوا درباثین تنور

مُوتَرْ .... ماشین

سرسرکوتل هستم معطل موتر هستم

ازخاطربریجان دوساله نوکر هستم

مُوتَرْوان .... رننده ، شفیر

مُچُنْ .... جت یا غربت وبه آدم های سیاه هم

به کنایه گفته می شود

مُوچِینَك .... آله فلزی انبور مانند که زنها

ومردان توسط آن موها ی دماغ وابروی خودرا می‌گیرند

مُخْتِنْ .... به خاطر تو

مُدْبُخْ .... مطبخ و یا آشپزخانه

مُردار .... نجس

مُرْدَه گاو .... جاکش

مُرغِی .... یك نوع بازی محلی که با توب ودمده بازی می شود که درتوب ودنده به حرف ت تشریح شده

مُورُمُورُ .... خواب رفتگی پا

مُورُمُورُك .... تب مات

مُنخُرزُمُه .... معاخزه مدیون

مُونُلُه .... ماسوره

مُوش خُرُما .... موش صحرایی که قدبار یـــــك وبلند وبه رنگ جوزی ودارای دندانهای تیزودم بلفـد پریشم می باشد

مُونُك .... شرشی که خراب می شودنمی چسبد

مُقتُك .... باد کردن آدامس به دهن و یا بادکنك ترکیده که باد هن کوچ کوچ بادکرده مقتك گفته می شود

مُقلُك .... حباب

مُولَكْ .... دراز ، باریك

مُلِنُگْ .... موچ پا

مِیُرُبرُنْ .... پهلوان

مُنُکِرْ .... انکار

مِیْرُاو .... میرآب

مِیُنْ چِرُوُنْ .... کسی که از بین چند نفر چیزی را برباید

مِیُنْکالْ .... وسط ، مابین

ناجُو .... درخت کاج

ناچانُ .... مریض

ناخُنُ .... انگشت

ناخُنُ کَنُ .... با انگشتان دست چیزی را خراشیدن

ناشادُ . ... کسی که درزندگی به چیزدلخواهش نرسیده باشد

ناشُو .... ناشور

ناکُ .... گلابی

ناگامَرگُ .... مرگ نا به هنگام

نامُراد .... بمراد خویش نرسیدن ودرجوانی مردن

نَبِیُرُه . ... پسر پسر پسر وبا دختر دختر دختر را نبیره گویند

نَتُرُه .... آبشار ، آبخش زمین

نَخُگَرُ .... آرایش گر

نَخُوتُو .... یک بازی محلی که اقلب دختر بچه

های هرات بازی می کنند

نُرُمْ .... بدو معنی یکی شکستگی اعضا ودیگری ملایم

نُسُرْ .... طرف سایه

نُصْوارِدَماغی . ... انفیه

نُغُزْ .... مقبول ، خوشکل

نُفْرِیُنْ .... دعای بد کردن

نَنُه .... کوتاهی

نُغْدِیْنه .... نقد

نقمْ .... تونل کوچکی که از زیرزمین بــــه محلی معلوم کنده می شود

نِکَرْ . ... شورت ، تنکه

نکَرْدَکْ .... نکرد آن

نِکَهٔنُوکْ .... کسی که نخواسته باشد کاری را

انجام بد هد

نَکُنُکْ .... انجام نده

نَگرانْ .... معتمد یا بلیط فروش اتوبوسهای شهری

نَمْدِی .... کارنیمکاره مثل اینکه می گویند نمدی به آب داره

نَه نَه .... مادر

نَواسَه .... پسر پسر یا نوه

نَوا ونُسْتُعْلِقْ .... به کنایه گپ زدن که دربین زنان هرات بسیار معمول است

نودُرآمَدْ .... به کسی که کارشکنی می کند

نَودُونْ .... نرده شور ، ناودان

نُسْ .... دماغ ، بینی

نُطُقْ .... صدا

نُقُتْ .... نقطه

نُقُصْ .... ضرر

نُوکانِی .... نوك فرانسه

نُوکرِیوال ....نگهبان پست نظامی

نُولُكْ کُلاغْ .... نوع گیاهی خود روکه تنها یك برگ به صورتش ظلعی می باشد

نُونْ بِرِشْتَه .... نان خشك

نُونْ چُنْگِی .... نان بربری

نُون خانَگِی .... معروف به هراتی پزی که چند نوع است ناخنی ،بی ناخن ، گرده ماهی گرده روغن گی پنجه کش ،لواش ، که اغلب درمجالس عروسی وفاتحه خوانی از نان لواش استفاده می شود

نهر .... سربخود

نِی پیچْ .... درهرات معمول است که نی قبلان را

با مهره های رنگی ریز ترتیب می نمایند نی پیچ گفته می شود

نَی تُولَك .... ترنید ه نی برنجی که یك نوع آله موسیقی است

نیفَنْ .... لبه تا شده ای بلند تنبان که کش ویا بند انداخته می شود نیفن گفته شده

نیم بُر .... یك بغله نشستن

نیم بند .... نیمه مایع

نیمك .... نصف روپیه افغانی

معتبررا کاغذ بیستی وپنجاه می د هند

نیمکش پول سیاه بهر فقیر و مستمند

نیم کاره .... نیمکاره

نی نی ک .... عد سه چشم

واتاسِیدُ .... ازبین رفت

واخِیشُ .... آخ ، افسوس

وار .... بدو معنی یکی حمله بردن ودیگــری نوبت

وارُفتَه .... زیوار دررفته

وارکَرُدْ .... حمله کرد

وارکُنْ .. .. حمله کن

وارمِکُنَه .... حمله می کند

وارَه .... صرف نکردن شیئی ویا فایده نکــردن شیئی را واره گویند

واسکَتْ .... : نیم تنه بدون آستین ، جلزقه

کاکه ای دیدم به چوک شهرنو

پای لیسك و واسکت او در گــرو

واگوُرَه .... مریض تب داری که بد و بی را ه

بگوید

والهٔ بزُ .... هلك

رامُندُه .... چیزی که از مرده به ارث بماند

واوا .... مرحبا ، آفرین و نیزبازی محلـــی هم است که دخترها درهرات باهم می خوانند واوا میدونکا چرخی زدم شیتنکا

وای وای .... افسوس افسوس

وُختُ .... وقت

وُرپریدُه .... جوان مرگ

که جرم مرگ وربریده رسید
تبرنا گاه به فرق خورده رسید

وُرجی وُرجی .... جست و خیز

وُرخِز .... بلند شو

وُرخطا .... وارخطاه مشوش

وَرْدارْ.......... بردار

وَرْدارْبَدُو .... مزدوربی مزد

وَرْدَمْ .... سرحال

وَرْ رُو .... رم کردن ، ترسیدن

وِرْ رَش .... حرف زدن بی مورد

وَرْسُورِیدْ .... پشیمان شد

وَرَقْ .... برگ دفتر یا کتاب

وَرْکپِیَدْ .... ورم کرد بالا آمد

وَرْگَرْدْ.......... بیا یا برگرد

وَرْگُزَكْ .... یکدم ازجا پریدن

وَرْگِشْتْ .... برگشت

وِرْگِشْتُمْ .... برگشتم

وَرَمْ .... باد ماس

وِرْ وِر .... حرف زدن زیادو بیجا

وِزْ وِزْ .... صدای بال مگس

وِقْسْ .... صدای نابهنگام توله سگ

وَقْ وَقْ .... صدای سگ توله یا بچه سگ

وَلِكْ .... درپا ه راست

آه جرم مرگ ولك نا بـــاك

مرغ برشی کلپ تو بم خـــاك

وَلْوَلَهْ .... آشوب

وُنْگْ وُنْگْ .... صدای که روی حس شنوایی تاثیر بگذارد

ووو .... معرفی کردن سگ به اطفال

وِيُتْ وِيُتْ .... دل دل

وِيُرَكْ .... جست و خیزی که به اثر شدت درد باشد

وِيُزْ وِيُزْ .... صدای بال زنبور

ِوی‌نَه‌نَه .... ای‌مادر که اقلب زنان
هراتی بکارمی برند

هَبَطَه .... بی فایده

هِتْ هِتْ .... خنده بی جا

هَرْدَمْ خِیالْ .... کسی که هرساعت در یك فکرباشد

هِرُو .... صداکردن شخص مذکر

هِرَه تِر .... نوع بازی که در هرات با بجل بازی می شودوقتی که بجل ها اسپ وخر می نشیند هره تر یعنی از نو بازی کردن

هِرُوُه .... بچه یا بچگه

هِرْهِرْ .... خنده بی موقع

هِزُمْ .... کنده

هَفْ هَفْ .... صدای سگ حار

هَمالِی .... همین حالا

هَمُتَکَه .... همانطور

هَمُسَرْ .... برابر

هِنَّس .... به شدت نفس کشیدن

هِنْگوا........... تکان خوردن

هِن هِن .... نفس زدن

هُوت هُوت .... علامت تسلیم شدن ونیزعلامت که کرك جنگی جنگ را رها می کند

هُوشِتی .... افتادن

هُف .... مکیدن

هو وَس .... صدای نا بهنگام کسی به داخل آب

هُی کوُ .... برو ، بران

یابُو .... اسپ مادیان

یارقُون .... رنگ خاکی که به کبوتر نسبت داده می شود

یاغی .... نافرمان یاسرکش از اوامر حکومتی

یاکُرِیُمْ .... نوع مرغی است که مانند قمری وکمی کوچکتر از آن است که همیشه جفت می پرند که صدای یاکریم را از حلقوم خود می کشند که در هرات بیشتر درزیارت ها می باشد

یَخْدُونْ .... یخدان درزمان های قدیم در شهر هرات معمول بودکه یخدان های بزرگی ازخشت خام به صورت مخروطی شکل به ارتفاع حدود پانزده مترساخته ودرزمستان برف ها راازکوه ویا جاهای تمیز و پاک جمع کرده وبه داخل یخدان ها می ریختند و درب آن را با خشت خام وگل محکم بسته که هیچ نوع منفذ هوا درآن

وجود نداشته باشد و درتابستان درب آن را باز نمود و ازبرف ذخیره شده داخل آن برای استفاده بستی فروشها بفروش می رساندندکه تاآخر تابستان برف آن به صورت منجمد شده مانده تا بستان مانده وبرای استفاده شهرمندان هم بفروش می رساندند ونکته دیگر اینکه داخل آن راچاه بزرگی به عمق بیست متر کنده وداخل آن را ازآب پرکرده که البته درشبهای بسیار سردزمستان این عمل را انجام می دادند وچاه کاملا به یخ تبدیل می شد که توسط آن یخ برف داخل یخدان را نگهداری می کردند

یُخمالُك .... لیز خوردن روی یخ

یَخَنُ .... یقه

یَکّهٔ .... تنها

یَکّهٔ اِی .... یك نفری

یَکّهٔ بُرَنُ .... تنها خوردن

یَکُ رُونْ .... یك بار

یَکُ کرَتْ .... یك بار

یَکُ راه .... یك بار

یَکَه نخ .... صدای ضعیفی که از مقعد بی در بی کنده می شود

یَلَه خنْ .... خندیدن بیجا

یَلَه شُد .... رها شد

یَلَه کَرَدْ .... رها کرد

یَلَه کُنْ .... رها کن

یُورْقَه .... دویدن آرام وراست اسپ

یُلُمَه .... گوسفندی که بعداز کشتن پوست نکرده پشم آن را با دست کنده وبعدروی آتش گذاشته تاریزه موهای آن سوخته وازبین برودیلمه گفته می شود .

کلمات مخصوص خراطها

مگد ...... کسی که به این زبان تکلم می کند . یعنی زبان مخصوص خراطها (نجارها ، خرات
بوکر ..... شخصی که این زبان را ندانسته ونتوانـــد تکلم کند.
نگور ..... نگاه
واخر ..... بگیر
بکی ..... بخور
دنو ..... زن
دریك ..... دخترجوان

دریکک ..... دختر بچه

منا ..... نان

زرم ..... برنج خوردنی

ترشنا ..... سازده

بگم ..... برو

بیبرز ..... بیا

چرزك ..... بچه

نادغ ..... خراب

توبیده ..... نشسته

بتوب ..... بشین

کلوره ..... کله پاسر

گست ..... کل

چندگاوی ..... دست

پله ..... پول

گاش ..... چشم

کلبوك ..... سگ

داك میتبره ..... د هل مزنه

برناق ..... دماغ

شر دائی ..... چای

بج ..... گوشت

نه ..... خانه ، حیات

تبرا ..... گوز یا بادی که ازمقعد بیرون می شود

بتوسی ..... بچس

توس ..... چس

ترنی ..... زن بدکاره

گر نکنی ..... گپ نزن

گر ..... گپ

نمور ..... آله تناسلی

هور ره ..... فرج

کلمات مخصوص قصابها

عاینکی ...... چشم

پیشرو ..... سر و کله

بخ ..... گوشت

گردکی، ..... دنبه گوسفند

باریک‌شـــو ..... برو

کفنی ..... بدو معنی یکی پوست گوسفند ودیگری اسکناس

هزارا فغانگی

برفک..... پول

گوربا ..... گوسفند

کته با ..... گاو

کسیره ..... زن

کاسیرچه ..... دختر جوان

سنجر ..... مرد

سنجرچه .... بچه

بچکن ..... بده

دونگی ..... برنج خوردنی

ماشکی .....

شفتالو..... خایه ، بیضه ، تخم

پشمکی ..... ریش دار

پشمك ..... ریش

سته ..... کل وکور

انگفت ..... خوب

بچکید ..... بیامد

ذرازیا ..... آله تناسولی

دولو..... فرج

غلیمی گر

کاوه ..... گپ

خلك ..... شخص

بر ..... رفت

دخ ..... خوب مرغوب

نادخ ..... غیر مرغوب

انگاره ..... نان

دونگی ..... آبنبات

رز ..... برنج

بخ ..... گوشت

انجیره ..... زن

نازه ..... فاسد

سیانه ..... پول

سفید..... غلاثین

گرده کی ..... باسن

سیاهی ..... نغال

ملاقی ..... نماز

کاوه ..... نان

کاوه ..... بده

تنقل ...... مهمان

حوله خور ..... نفرآمد

کلمات مخصوص دستری ها "میکانیک ها"

آرن ..... بوق

آمپرتیل ..... آمپر بنزین

آئینه شاگردك ..... آئینه راهنما

اسپرنگ ..... فنرلول

اسکورنج ..... آچارفرانسه

اشاره ..... راهنما

اشتات ..... دنده دبلیب

اشترنگ ..... فرمان

اکسل ..... پولس

اکسلیتر .... پدال گاز

انبورپلاس ..... انبور دست

اندل پایه ..... آچار چرخ

اسپیپ ..... شلنگ رادیات

بانت ...... کاپوت جلو

باوس ...... نگهدار

برک ..... ترمز

برنگ ..... یاطقان

بوتل گیس ..... کپسول هوا

بورش وال ...... گیت سوپاپ

پشتوم ...... بستون

پکه ...... پروانه

پلک .... شمع

پلی .... قرقر

بمبر ..... سپر

پن بلت ••••• تسمه پروانه

پنت •••••• پلا تین

پیپ رنج ••••• آچار شلاقی

پیچ کش •••• پیچ گشتی

پیچ کش چار رخ •••• چارسو

تخت ••••• طبق

ترپال •••••• چادر

تول بکس •••••• صندوق عقب

تیرات ••••• میل فرمان

تیزاب •••• اسید

جالی مدگات •••• جلوپنجره

جمبن ••••• کمك

چا پن ••••• متنه

چارگراری ••••• همیشه گرد

چوکی •••• صندلی

حصه جلو..... جلوبندی

خفه کن..... ساسات

دبه برك ..... پسته ترمز

درم ..... کاسه چرخ

دیم وفول ..... سوبالا سوپائین

دینمو..... دیناب

رکاب ..... کوربی

رگمال ..... سمباته

رنج ..... آچار

رنج حلقه ... آچاررنگی

رنگمال .... نقاش

سرترمینل..... بست باطری

سرروغندان ..... قالباق بالا

سرکپ..... قالباق چرخ

سرکروشن .... واتربمپ

سگ انبور .... انبورکلاغی

سلف ..... استارت

سلنسر ..... منبه عقب اکزوز

سویچ بلت .... داشبورد

سوهن غلا ثین..... سوهان موج گیر

سیایل .... واسکازین

ست مرتر .... صندلی ماشین

ـ ـسخ جلو..... موج گیر

شاپت .... شاه فنر

شل جلو.... سینه جلو

فرم .... شاسی

فرم گیربکس .... رام

فرنداکسل..... اکسل

کاربیتر ..... کاربراتور

کتاوت ..... آفتمات

کرنشافت .... میل لنگ

کرن کس ..... کارتر

کلپ ...... بست

کلپ رنگ .. . رنگ جمع کن

کلچ ... .. کلاچ

کمانی ..... فنر

کنشافت ..... میل سوباپ

کنك تایرات ... . شاتون

کبی روغن ..... فشنگی روغن

کبی کشی ..... صاف کاری

کپی میلین .... روغندان

کورومیل ... .. دفرنسیال

کوزه اشترنگ ..... جعبه فرمان

کون گیربکس ..... گلدانی

کیبل...... بکسل

کیلاس ... . بورش سلندر

گاسکیت ..... واشرسلند

گدکه کمانی ..... لاستیك فنر

کولی سنکترك ..... سیبك

گیر ..... دنده

گیج اشترنگ ..... میزان فرمان

لیدر...... لنت

لیلیتر..... رادیات

لیورس ..... دنده عقب

ماشین .... موتور

ماشین ولدنگ.... دستگاه جوش

مدگات ...... گلگیر

مبلایل ..... روغن ماشین

موتر ..... ماشین

مین برنگ ..... ثابت

نت ..... مهره

نت وبلت ..... پیچ ومهره

نمره پلت .... پلاک ماشین

نیورسل .... گاردن

وال .... سپاپ

ویرنگ .... بیم کښی

ویکم .... روغن تورمز

ویکم .... سیفون

ویلج .... رنگ

ولدنگ .... جوش کاری

ید .... سر سلند

آثاریکه ازین مؤلف بچاپ می‌رسد

عبارتند از

۱- برگ سبزی از بوستان هرات یا

اشعار برگزیدهٔ محسن حسرت

۲- نثرهای محسن

۳- نظر ملت بفهم ملت دربارهٔ آیندهٔ

افغانستان و

۴- چهل و هشت جلسه در یک انجمن ولوداتان نافرجام



غلام حیدر «اسیر» هروی

عمرم گذشت هیچ ندیدم وفای یار — گرچه گذشتم از سر و جانم بپای یار

موی سیاه به سپیدی رسانده ام — از سختی رنج کجه ام از جفای یار

تا پیک پیش دیده ام ایام زندگی — گویا که روز و شب گذرد در عزای یار

در دل ندامت است که بگذشت روزگار — ای داد از دوری و جور و جفای یار

دلرا نگر به نوحه چه سان گریه میکند — از دست مکر و حیلهٔ بی انتهای یار

مدت دراز گوشه نشستم «اسیر» درد — سر و قدم خمیده ...